ایران آزاد

سال چهارم شماره ۳۷ دی ۱۳۹٤

...اما برای حضور در انتخابات باید حد اقلی ازشرایط لازم برای انجام انتخاباتی عادلانه وسالم مانند آزادی فعالیت احزاب ، آزادی مطبوعات ، آزادی اجتماعات ، آزادی کاندیدا شدن و آزادی بیان عقاید وبرنامه ها برای کاندیداها وجود داشته باشد .

صفحه ۳

نویسنده	موضوع	صفحه
جبهه ملی ایران	اعضای جبهه ملی برای کاندیدا شدن ثبت نام نکردند	۳
جبهه ملی ایران	انتخابات ناسالم پی آمدهای نگران کننده ای خواهد داشت	۴
ابوالفضل قدیانی	نظام استبداد دینی زیر بار اصلاحات نمی رود	۵
جبهه ملی ایران	۱۶ آذر آذرخشی که سیاهی شب را شکست	۸
ابوالحسن بنی صدر	کلمه رمز خامنه ای در باره انتخابات چیست و چه معنی می دهد؟	۱۲
جمعی از زندانیان سیاسی زندان گوهر دشت	دو صد گفته چون نیم کردار نیست	۱۶
برگردان رضا نافعی	هشدار امنیتی آلمان درباره ماجراجوئی عربستان	۱۸
عبدالکریم لاهیجی	موفقیت قدرتهای نوپدیدار در تضعیف شورای حقوق بشر	۱۹
نجمه بزرگمهر	افشای ارتباط پول و سیاست در ایران	۲۲
	سرگذشت مسعود جعفرآبادی نخبه سایبری رهبری!	۲۴
علی اشرف درویشیان	داستان: نیازعلی ندارد	۲۵
برگرفته از تارنمای پژوهشگاه	نقش هیرمند در روابط سیاسی ایران و افغانستان	۲۷
محمد مجتهد شبستری	اگر داعش از فقیهان بپرسد	۲۹
بابک کیانی	نگاهی کوتاه به "تخم مرغ های شوم"	۳۰
مهران موحد	خلق را تقلیدشان بر باد داد	۳۱
آرزو رسولی میترا بختیار	دگرگون کردن هویت ایران در تاریخ جنایت عمدی است	۳۳
Gerben van Hof	De aarde kan best een paar graden warmer	۳۸

ایمیل تماس : post4iraneazad@gmail.com

آدرس ما بر روی شبکه اینترنت www.jebhemelli.nl

اعضای جبهه ملی برای کاندیدا شدن ثبت نام نکردند

هموطنان عزیز،

برای هر حزب یا جمعیت سیاسی انتخابات مجلس فرصتی است که باید فعالانه در آن حضوریافته وکوشش نماید که نمایندگانی از گروه خودرا به مجلس بفرستد تا با استفاده از تریبون مجلس وبا تبیین اهداف خود در آن نهاد زمینه پیشبرد افکار خود را در جامعه فراهم نماید . جبهه ملی ایران در این روند از پیشینه ویژه ای برخوردار میباشد . زیرا جمعیتی است که خود مولود انتخابات است که در جریان انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی توسط دکترمحمدمصدق بنیانگذاری شده وسپس از درون همان مجلس با مطرح کردن مسئله ملی شدن نفت ، توانسته است با پشتیبانی ملت ایران قانون ملی شدن نفت را به تصویب برساند وبا به تصویب رسانیدن آن قانون توفیق یابد که تغییرات شگرفی را در زندگی سیاسی واقتصادی واجتماعی این ملت پدید آورد . اما برای حضور در انتخابات باید حد اقلی ازشرایط لازم برای انجام انتخاباتی عادلانه وسالم مانند آزادی فعالیت احزاب ، آزادی مطبوعات ، آزادی اجتماعات ، آزادی کاندیدا شدن وآزادی بیان عقاید وبرنامه ها برای کاندیداها وجود داشته باشد . در حالیکه در ایران امروز هیچیک از این شرایط محقق نیست . به عنوان نمونه جبهه ملی ایران نه تنها از داشتن محل ومرکز تشکیلات وانتشار روزنامه وامکان دعوت از مردم برای برگزاری گردهمایی محروم است که حتی در هفته گذشته نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی از تشکیل یک جلسه محدود درون گروهی این سازمان هم که قرار بود درمنزل یکی از اعضاء تشکیل شود ممانعت به عمل آوردند. مضافا بر همه این تنگناها اگرفردی برای ثبت نام جهت کاندیدا شدن مراجعه نماید ، ناگزیر است با پر کردن فورم ثبت نام ،آنچه را حاکمیت جمهوری اسلامی می اندیشد بپذیرد وتایید نماید ونسبت به قبول کردن باورهای حاکمیت متعهد شود. وتازه پس از تقبل این تعهدات ، این شورای نگهبان خواهد بود که کاندیدا ها را مورد ممیزی قرار میدهد وحواریون حکومت را می پذیرد و هر آنکس را که غیر خودی ودگراندیش دانست ، رد صلاحیت نموده وبه صحنه انتخابات راه نمی دهد. ومسلما اعضای جبهه ملی جزو غیر خودی هائی هستند که صلاحیت آنها هرگز توسط شورای نگهبان تایید نخواهد شد . در چنین شرایطی چه جائی برای ثبت نام وکاندیداتوری اعضای جبهه ملی باقی میماند؟ . براساس همین ملاحظات جبهه ملی ایران هیچگونه تصمیمی برای کاندیدا کردن اعضای خود اتخاذ نکرده است . واگر دو سه نفری چنین کاری را انجام داده باشند، حرکتی فردی وبدون کسب اجماع تشکیلاتی انجام داده اند که هیچ ربطی به جبهه ملی ندارد .

تهران – جبهه ملی ایران
هفتم دیماه ۱۳۹۴

جبهه ملی ایران:
انتخابات ناسالم پی آمدهای نگران کننده ای خواهد داشت

هموطنان

در شرایطی که هشت سال سیاست تهاجمی، مقاومتی و نگاه به شرق، نافرجامی ها و نارسائی های خاص خود را در پی داشت و جامعه ایران را با مشکلات عدیده مواجه ساخته بود، برجام افق جدیدی در تعاملات خارجی، از جمله بیرون رفتن از تنگناها و نابسامانی های اقتصادی و مالی موجود از یک سو و نوید بخش امکان تعدیل فضای اجتماعی و سیاسی بسته ی داخلی را از سوی دیگر در پی داشت.

البته باید دانسته شود که نارسائی های اقتصادی و آسیب های اقتصادی ناشی از آن چون رکود اقتصادی، تورم، بیکاری، افزایش جرائم، اعتیاد، فحشاء، فرار مغزها و انگیزه ی جلای وطن و غیره تنها مولود تحریم های خارجی نبوده، بلکه عمدتا ناشی از سوء مدیریت داخلی به ویژه نابسامانی ها در زمینه های زیر بوده است:

۱- معافیت نهادها و بنیادهایی که بیش از ۴۸ درصد امور اقتصادی و مالی کلان کشور را در دست دارند از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض.
۲- طبق گزارش مقامات رسمی هر سال بیش از ۳۰ میلیارد دلار کالای قاچاق وارد کشور می شود.
۳- گسترش تعاملات مبتنی بر اقتصاد پنهان.
۴- نارسائی ها در اقتصاد ترانزیت.
۵- فساد گسترده، از جمله اختلاس های نجومی در زمینه های انرژی، بانکی، بیمه های اجتماعی و غیره.
۶- وجود نارسائی ها در نظام قضایی کشور از لحاظ رعایت کامل موازین قانونی و عدالت.

بدیهی است در چنین شرایطی برون رفت از نابسامانی ها و ناهنجاری های مورد بحث تا حدودی در گرو انتخابات در پیش و در عین حال آزاد می باشد. و برای نیل به این مقصود اقدامات زیر ضروری به نظر می رسد:

الف- آزادی تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی
ب- آزادی مطبوعات و دیگر وسایل ارتباط جمعی
ج- آزادی احزاب و جوامع مدنی سازمان یافته
د- پایان دادن به تقسیم تبعیض آمیز جامعه از لحاظ سیاسی و اجتماعی به خودی و غیر خودی
هـ: پایان دادن به غیر قانونی شمردن و اطلاق عنوان مجهول گروهک به احزاب و جمعیت هایی که دارای سابقه ی تاریخی و گذشته ای از وطن پرستی، نو اندیشی، آزادی خواهی و مردم سالاری هستند
و- حذف صلاحیت استصوابی شورای نگهبان و نبود برخورد جناحی با نامزدهای انتخاباتی
ز- منع دخالت آشکار و نهان قوای نظامی در امر انتخابات
م- بالاخره انتظار می رود نا امنی ها و آشفتگی های سیاسی و اجتماعی حاکم بر منطقه موجبی برای محدود نمودن فضای آزاد و آرام انجام انتخابات نشود

بی شک فرایند انتخابات آزاد تا حدودی سبب تعدیل فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و علمی جامعه خواهد شد و از سوی دیگر زمینه را برای تغییر اقتصاد رانتی، دلالی و واسطه گری به فعالیت های تولیدی، اشتغال زا و گسترش نقش بخش خصوصی، پویا و فعال خواهد ساخت. همچنین انتظار میرود مسئله موازنه و کنترل موثر در روابط بین قوای سه گانه که در طول هشت سال به دلیل سکوت دو قوه مقننه و قضائیه در قبال نادرستی ها و ناروائی های قوه مجریه مفقود و مغفول بوده، برقرار گردد. اینک به نظر می رسد در فرایند انتخابات آزاد قوای سه گانه به درستی رسالت و وظیفه ی قانونی خود را از لحاظ موازنه و کنترل در قبال یکدیگر ملحوظ دارند تا بدین ترتیب شاید تا حدودی از نادرستی ها و سوء مدیریت های حاکم بر جامعه کاسته شود.

جبهه ملی ایران ضمن پای بندی به آزادی، مردم سالاری، حقوق بشر و حکومت قانون و اعتقاد راسخ به آزادی های اساسی در تمام سطوح اجتماعی-سیاسی، توسعه اقتصادی پایدار، حفظ محیط زیست، تامین رفاه عمومی، اعتلای علمی و فرهنگی و بهره مند بودن تمامی شهروندان از فرصت ها و امکانات برابر از کلیه شهروندان می خواهد بر مبنای درک صحیح از وضعیت جهانی و منطقه ای و وقوف کامل به مشکلات و نارسائی های داخلی و توجه به این واقعیت که بی تفاوتی اکثریت نسبت به انتخابات، هشت سال پیامدهای زیانباری را به بار آورد. اینک در شرایط موجود برگزاری انتخابات آزاد و مشارکت در آن را قویا مورد توجه و مطمح نظر خود قرار دهند. زیرا باید اینک دانسته شود که در شرایط کنونی جهانی و منطقه ای انتخابات ناسالم پیامدهای نگران کننده ای در پیش خواهد داشت.

باید در این رابطه کیاست و درایت اجتماعی و سیاسی رهنما و رهنمون ما باشد در ایجاد هرچه بیشتر ایرانی آزاد و آباد، بهتر و زیست سرفرازانه باید در پرتو شرایط و مقتضات کنونی جهانی بیش از پیش کوشا باشیم.

جبهه ملی ایران
هفدهم آذر ماه ۱۳۹۴

ابوالفضل قدیانی:
نظام استبداد دینی زیر بار اصلاحات نمی رود

فرشته قاضی

چهارشنبه ۲ دی ۱۳۹۴
در مصاحبه با روزمطرح شد

ابوالفضل قدیانی می گوید اگر اصلاح طلبان در انتخابات پیش رو دیدند انتخابات آزاد نیست و کاندیداها مورد تهاجم شورای نگهبان قرار گرفته و تیغ استصواب همه را قلع و قمع کرده و مجلس رقابتی نیست، باید یک صدا اعلام کنند انتخابات آزاد نیست و انتخابات را تحریم کنند.
او در عین حال معتقدست اصلاح طلبان چنین اعتقاد و ذهنیتی ندارند ولی اگر اراده کنند چنین بنیه ای را بدست خواهند آورد چون در بین مردم پایگاه دارند.
ابوالفضل قدیانی، عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است. در شرایطی با او مصاحبه کرده ام که علیرغم حکم پزشکی قانونی مبنی بر عدم توان کیفری، وضعیت اش همچنان نامشخص است.
او معتقدست اگر در جریان انتخابات مجلس هفتم، دولت اصلاحات مقاومت می کرد، رهبری کوتاه می آمد.
ابوالفضل قدیانی که پیش از پیروزی انقلاب ۵۷ هم سالها در زندان بوده، دی ماه ۱۳۸۸ بازداشت و به اتهام توهین به احمدی نژاد محکوم شد؛ محکومیتی که آذرماه ۱۳۹۰ به پایان رسید، اما این فعال سیاسی از زندان آزاد نشد و خانواده اش اعلام کردند به دلیل نامه های سرگشاده ای که از زندان و در نقد عملکرد خامنه ای نوشته، پرونده های موازی با اتهامات متعددی برای او باز شده. آقای قدیانی سپس از سوی قاضی صلواتی، رئیس شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به اتهام توهین به رهبری و تبلیغ علیه نظام به سه سال حبس تعزیری محکوم و به زندان قزل حصار تبعید شد. وی سپس بیش از ۲ سال را روی تخت بیمارستان گذراند و عاقبت در ۵ اسفند با توقف حکم از بیمارستان به خانه منتقل شد. این مصاحبه در پی می آید.

آقای قدیانی در حال حاضر وضعیت سلامتی و پرونده شما چگونه است؟

تحت نظر پزشک معالجه ادامه دارد. وضعیت پرونده و زندان هم چنان توقف حکم است و بلاتکلیف.

پزشکی قانونی براساس اعلام

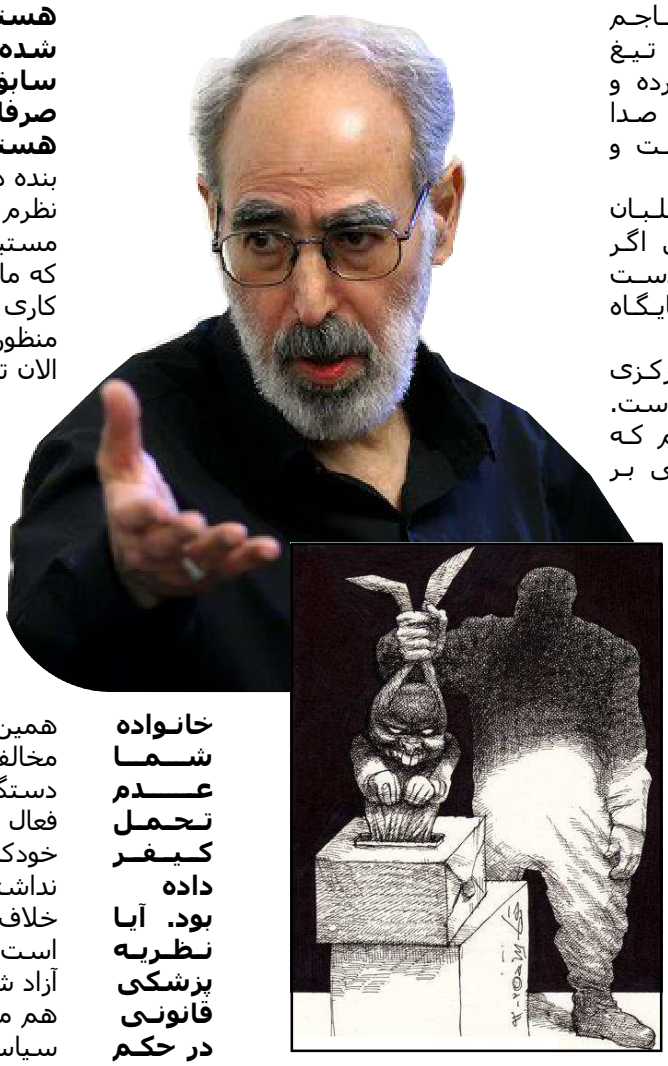

خانواده شما عدم تحمل کیفر داده بود. آیا نظریه پزشکی قانونی در حکم و پرونده شما اعمال نشده که هم چنان بلاتکلیف هستید؟

پزشکی قانونی مکرر و به طور کامل عدم تحمل کیفر داده ولی هنوز ترتیب اثر قطعی نداده اند. بعد از توقف حکم مجددا مرا به پزشکی قانونی فرستادند. پزشکی قانونی نظر قبلی خود را تایید و ارسال نموده اما تاکنون تکلیف را قطعی نکرده اند یعنی قانونا باید آزادی مرا اعلام کنند. البته چندان فرقی بین آزادی و زندان نیست، چون زندگی تحت حکومت استبداد مطلقه نوعی زندان است.

الان چکار می کنید؟فعالیتی می کنید؟

منظورتان فعالیت در چه زمینه ای است؟

شما یکی از چهره های شاخص سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هستید و از چهره های شناخته شده سیاسی در ایران، آیا مثل سابق فعالیت سیاسی می کنید یا صرفا درگیر مسایل درمان و. . . هستید؟

بنده همه جا حرف خودم را می زنم، نظرم را اعلام می کنم، استبداد و مستبد را نقد می کنم و تلاش می کنم که ماهیت مزورانه خودکامه را افشا کنم. کاری که من می کنم این است اما اگر منظورتان کار تشکیلاتی است نه چون ما الان تشکلی نداریم. متاسفانه سازمان را غیرقانونی منحل کردند،انحلال خلاف قانون است و سازمان منحله نیست اما به زور مانع فعالیت اش شده اند. ما این انحلال را به هیچ وجه قبول نداریم. اصولا استبداد از تحزب و کار تشکیلاتی واهمه دارد و نمی تواند آن را تحمل کند چون از انتقاد و مخالفت هراس دارد، به همین دلیل دستگیری منتقدین و مخالفین بدون وقفه ادامه دارد از جمله دستگیری اخیر عیسی سحرخیز، این فعال سیاسی شجاع و مسئول که خودکامگان تاب تحمل انتقادهای او را نداشتند. دستگیری هایی که اساسا خلاف قانون اساسی و قوانین موضوعه است، به همین دلیل باید همگی آنان آزاد شوند. حتی قانون تفکیک زندانیان را هم مراعات نمی کنند و زندانیان سیاسی را به بندهای مختلف عادی می برند و آنان را پراکنده می کنند که مبادا آنان در کنار یکدیگر با تشریک مساعی حقوق خود را مطالبه کنند. متاسفانه برای مداوای بعضی از زندانیان هم به بهانه های مختلف سد و مانع ایجاد می کنند.

جان باختن هدی صابر و شاهرخ زمانی و چند زندانی سیاسی دیگر در زندان بیش از همه، هزینه به حکومت تحمیل کرد. فکر می کنید چرا به اینجا رسیده اند که بیماران را در چنین شرایطی و حتی برخلاف قانون در زندان نگاه می دارند و از مداوای آنها جلوگیری می کنند؟

مشکل این است که یک ساختار متمرکز و خودکامه وجود دارد که مبتنی بر ولایت مطلقه است که خود عین استبداد و شدید ترین نوع استبداد، استبداد دینی است. در راس این ساختار مستبد مطلق العنانی چون آقای خامنه ای است. ایشان می خواهد به هر قیمت این قدرت را حفظ کند و همه چیز را تحت الشعاع حفظ قدرت قرار می دهد و همیشه هم در هراس از دست دادن قدرت است. این ترس و وحشت موجب گیج شدن وی در بسیاری از مواقع می شود و در نتیجه در موارد زیادی، نمی تواند تحلیل درستی از شرایط داشته باشد. پیشه کردن استراتژی نصر بالرعب را هم در همین جهت باید ارزیابی کرد. لذا علت العلل حبس و حصر غیرقانونی و ظالمانه منتقدان و مخالفان همین هراس است که سبب می شود هدی صابر، انسان خدومی که عمر خود را صادقانه صرف خدمت به محرومان کرده بود، در زندان جان ببازد یا شاهرخ زمانی که یک فعال صنفی بود و از حقوق کارگران و هم صنفان خود دفاع می کرد جان خود را از دست بدهد. همین هراس از دست دادن قدرت است که سبب حصر رهران جنبش سبز، آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و خانم زهرا رهنورد شده و نیز همین وحشت از دست دادن قدرت است که موجب کینه توزی و انتقام جویی وی نسبت به رهبران جنبش سبز است. البته همه می دانند که حصر و تداوم آن به فرمان و اراده آقای خامنه ای صورت گرفته است بنابراین از بنیاد خلاف قانون و ظالمانه است. اینکه شما می فرمایید حتی خلاف قانون، قانون چماقی است که استبداد بر سر مخالفین و منتقدین خود می زند. اگر بنا بود که قانون اجرا شود که استبداد منتفی می شد و دیگر خودکامگی مطرح نبود. اصلا یکی از مهمترین مطالبات مخالفان و منتقدان و اصلاح طلبان اجرای قانون است و البته اصلاح و تغییر قوانینی که عادلانه نیستند.

پس در شرایط فعلی راهکار چیست؟ فکر می کنید با اصلاحات می توان تغییری ایجاد کرد؟

هیچ نظام استبدادی، آن هم نظام استبداد دینی زیر بار اصلاحات نمی رود و اصلاحات را نمی پذیرد. نظام و حاکمیتی که مدعی است دنیا را می خواهد اصلاح کند چگونه می پذیرد که اصلاحش کنند. اما اگر طیف وسیع اصلاح طلبان و مخالفان استبداد در مقابل قانون شکنی ها بایستند و اعتراض کنند و اعتراضات و انتقادات در اشکال مختلف تداوم پیدا کند استبداد عقب می نشیند و به هر مقداری که استبداد عقب نشینی کند فضایی برای اصلاحات باز می شود در غیر این صورت اصلاحی در کار نخواهد بود. حاکمیتی که برای حفظ قدرت خود حاضر است تقلب و کودتا کند چگونه ممکن است بدون فشار، اعتراض و مقاومت یک پارچه اجازه دهد که اصلاح طلبان اصلاحش کنند.

وقتی اجازه اصلاحات نمی دهد راهکار چیست؟

راهکار اساسی مقاومت مدنی است و تکیه بر جنبش سبز و حمایت از آن. البته ایجاد تشکل هم ضروری است. شما می دانید که اصل 27 قانون اساسی اعتراضات مسالمت آمیز را به صورت

چگونه؟

اگر شورای نگهبان تیغ استصواب را برداشت و کاندیداها را رد صلاحیت کرد، دولت اعلام کند این ردصلاحیت ها قانونی نیست و مردم می توانند به اینها رای دهند. اینگونه می تواند بایستد و اجرای قانون کند و جلوی قانون شکنی را بگیرد.

راهپیمایی به رسمیت شناخته است، چرا نباید از این امکان قانونی و نظایر آن استفاده کرد.
انتخابات مجلس پیش روست و در اسفندماه برگزار خواهد شد. چنانچه شورای نگهبان اصلاح طلبان و منتقدان را با تیغ استصواب قلع و قمع کرد باید انتخابات تحریم شود. دولت هم باید در اجرای قانون مقاوم و مصمم باشد. البته دولت در مقام بیان، موضع درستی نسبت به انتخابات اتخاذ کرده و در مقام عمل هم اگر قاطعیت داشته باشد می تواند بایستد و اجرا کند. البته باید اصلاح طلبان هم یک پارچه حمایتش کنند.

چگونه؟

اگر شورای نگهبان تیغ استصواب را برداشت و کاندیداها را رد صلاحیت کرد، دولت اعلام کند این ردصلاحیت ها قانونی نیست و مردم می توانند به اینها رای دهند. اینگونه می تواند بایستد و اجرای قانون کند و جلوی قانون شکنی را بگیرد.

دولت چنین توانی دارد؟ یا چنین اراده ای در دولت می بینید که در اجرا و عمل هم نزدیک به حرفهایی باشد که رییس دولت می زند؟

توان بستگی به انگیزه و اراده دارد. اگر اراده کنند توانشان افزایش می یابد اگر نکنند نه. بالاخره دولت تا اینجا توانسته پیش بیاید البته می خواهد قانون را اجرا کند، بعضی امور را اصلاح کند، اما در عمل تاکنون نتوانسته چون انگیزه و اراده لازم را نداشته، اگر داشت می توانست. البته استبداد هم ایستاده و نمی خواهد اجازه دهد که دولت بتواند به وظایف قانونی خود عمل کند. دولت می خواهد انتخابات قانونی برگزار کند ولی موانع زیادی بر سر راه دولت خواهند گذاشت. به همین نکته ای که اخیرا رییس جمهور راجع به انتخابات مطرح کرد، توجه کنید. آقای روحانی بدرستی گفت که اجرای انتخابات با دولت است و شورای نگهبان باید نظارت کند. سخنی بود قانونی. ببینید آقای خامنه ای چگونه وی را تخطئه می کند. می گوید نظارت استصوابی حق الناس است. شورای نگهبانی که نگهبانی ظلم و زور می کند می شود نماینده ناس، در حالی که نظارت استصوابی خلاف صریح قانون اساسی است. چرا این چنین به رییس جمهور پاسخ می دهد چون می خواهد مجلس همچنان تحت فرمان باشد. دولت چاره ای جز تکیه به پشتوانه مردمی خود نخواهد داشت. باید از میلیونها مردمی که به رییس جمهور رای داده اند کمک بخواهد، صادقانه و شجاعانه مشکلات و موانع را با آنان در میان بگذارد و استبداد را وادار به عقب نشینی کند.

گفتید راهکار، مقاومت اصلاح طلبان است. با توجه به بازداشت ها و بگیر و ببندها و سرکوب ها که اشاره هم کردید اجازه فعالیت حزبی نمی دهند و با این سطح از سرکوب ها و بگیر و ببندها، فکر می کنید اصلاح طلبان چکار می توانند بکنند؟

در پاسخ به سوال قبل عرض کردم که توان بستگی به انگیزه و اراده دارد. اگر اراده کنند توانشان افزایش خواهد یافت. گرفتن آزادی، ایجاد عدالت و وادار کردن حکومت به اجرای قانون هزینه دارد. باید آماده پرداختن هزینه به قدر مقدور بود. یعنی مراحل و مراتب دارد. توجه داشته باشیم اگر بگیر و ببند و سرکوب نبود، مبارزه با استبداد و دادن هزینه معنی نداشت و اساسا تمامی این مباحث و مسائل بلاموضوع می شد.

این مراحل و مراتب چگونه است ؟ چه باید بکنند؟

حداقل آن این است که در انتخابات پیش رو اگر دیدند انتخابات آزاد نیست و کاندیداها مورد تهاجم شورای نگهبان قرار گرفته و تیغ استصواب همه را قلع و قمع کرده و مجلس رقابتی نیست، یک صدا اعلام کنند انتخابات آزاد نیست و انتخابات را تحریم کنند. اگر طیف وسیع اصلاح طلبان همه بایستند هزینه آن برای حاکمیت سنگین خواهد بود. اگر بنا باشد که استبداد هرچه خواست به آنها تحمیل کند، اگر پذیرفتند معلوم است که می شود پذیرش ظلم و جور و زور. مقاومت از اینجاها شروع می شود. نپذیرفتن امر خلاف، قانون مقاومت است، نباید هیزم تنور استبداد شد.

در مجلس هفتم همین اتفاق افتاد. رد صلاحیت های فله ای رخ داد و اصلاح طلبان حتی تا تحصن پیش رفتند و اعلام کردند که انتخابات غیرقانونی است و شرکت نمی کنیم و. . . اما چه تاثیری در عمل و در عرصه سیاسی داخل کشور به نفع اصلاح طلبان گذاشت و اصلاحات در مقابل استبدادی که می گویید چکار توانست بکند؟مجلس هفتم تشکیل شد و حالا بعد از چند سال، هم سرکوب شدیدتر شده و هم وضعیت بدتر.

فرمودید چه تاثیری گذاشت، قطعا در جهت افشای ماهیت استبداد و اینکه اصولا به قانون، اخلاق، عدالت و. . . پای بند نیست تاثیر داشت و خودکامگان ناچار به دادن هزینه شدند. اما اینکه چرا موفق نشدند علل و عواملی سبب آن شد که مهترین آنان این دو بودند:

الف- چندپاره شدن اصلاح طلبان و اختلاف بر سر اصل موضوع

ب- عدم ایستادگی دولت و برگزاری انتخابات غیرقانونی

اگر دولت مقاومت و از برگزاری انتخابات غیرقانونی خودداری می کرد حتما آقای خامنه ای کوتاه می آمد اما متاسفانه چنین نشد.

f.ghazi(at)roozonline.com

جبهه ی ملی ایران:

۱۶ آذر، آذرخشی که سیاهی شب را شکست

خون شهیدان احمد قندچی، مصطفی بزرگ نیا ومهدی شریعت رضوی که در اعتراض به دخالت های انگلستان وآمریکا در ایران، درروز شانزدهم آذر ۱۳۳۲ سنگ فرش دانشکده ی فنی دانشگاه تهران را گلگون ساخت؛ سندی افتخار آمیز از روحیه ی استعمار ستیزی، استقلال طلبی، آزادی خواهی و عدالت جویی فرزندان این سرزمین را تا ابد در تاریخ به ثبت رسانید.

شانزدهم آبان سال ۱۳۳۲ کابینه ی زاهدی یعنی دولت برخاسته از کودتای ننگین ۲۸ مرداد و دولت انگلستان برای تجدید روابط دو کشور که در جریان ملی شدن صنعت نفت توسط رهبر نهضت ملی ایران، دکتر محمد مصدق قطع شده بود، مخفیانه مذاکراتی را آغاز کردند. در ۲۴ آبان ماه اعلام شد که نیکسون از طرف آیزنهاور رئیس جمهورآمریکا به ایران خواهد آمد. دانشجویان آزادی خواه دانشگاه در جوی که به علت محاکمه مصدق رهبرنهضت ملی دردادگاه نظامی به شدت ملتهب بود، برآن شدند که پیام نفرت و انزجار خود را نسبت به آن رویدادها به حکومت کودتا نشان دهند. زاهدی دو روز پیش از ۱۶ آذر تجدید رابطه با انگلستان را رسما اعلام کرد و قرار شد که »دنیس رایت «کاردار سفارت انگلستان پس از چند روز به ایران بیاید پس از آن اعتراض هایی به وقوع پیوست که عده ای در بازار و دانشگاه بازداشت شدند. استقرار تجهیزات نظامی و سربازان مسلح در صبح ۱۶ آذر بیانگر حادثه ای بود که رژیم شاه آن را پیش بینی میکرد. پس از درگیری نیروهای نظامی با دانشجویان عده ی زیادی مجروح ۲۷ نفر دستگیر و سه دانشجو به شهادت رسیدند. روز پس از واقعه ی ۱۶ آذر نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه، در همان دانشگاهی که سنگ فرشش به خون دانشجویان بی گناه و آزادی خواه رنگین بود دکترای افتخاری حقوق دریافت کرد. سرمقاله ی یکی از روزنامه های تهران با عنوان »سه قطره خون «نامه ای سرگشاده به نیکسون بود که در این سرمقاله گفته شده بود که »آقای نیکسون! وجود شما آنقدر گرامی و عزیز بود که در قدوم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.«

در ترمینولوژی، دانشگاه را یکی از مهمترین و اساسی ترین مراکز تولید علم و تربیت نیروی انسانی جهت رفع نیازهای جوامع متمدن معرفی می کنند. ارتباط دانشگاه و جامعه در گروی مجموعه ی کنشهای جمعی دانشگاه همواره مورد توجه عمومی قرار می گیرد و حرکت جمعی دانشجویان در بستر تحولات سیاسی- اجتماعی »جنبش دانشجویی «نامیده می شود. یکی از کارکردهای اصلی جنبش دانشجویی رفع کاستی ها در جامعه است چرا که دانشجویان به عنوان قشر فرهیخته تلاش میکنند جهت رفع مشکلات و معضلات جامعه در چارچوب ایجاد جنبش های دانشجویی پیش قدم باشند به همین دلیل حاکمان جوامع غیردموکراتیک در جهت حفظ منافع خود سعی در ساختاری تحمیلی به جنبش های دانشجویی را دارند.

جبهه ملی ایران بر این باور است که فقر تئوریک، سطحی نگری، جو زدگی، روزمره گی، نبود و کمبود آموزش، سرپیچی از نظم تشکیلاتی، وا گرایی، انفعال، عمل کرد جزیره ای، عدم کادر سازی، عدم چهره سازی و عدم گردش نخبگان از مهمترین آسیب هایی است که می تواند بر بدنه ی جنبش دانشجویی از درون وارد گردد.

حاکمان قدرت نیز بایستی بر آن باشند که جنبش های دانشجویی را از نزدیک کردن به قدرت، ابزاری کردن، منعطف نبودن و دور کردن جنبش از رسانه های آزاد؛ بپرهیزند و امکانات نرم افزاری و سخت افزاری تولد، رشد و تداوم جنبش های دانشجویی را فراهم آورند.

جبهه ملی ایران با گرامی داشت روز شانزدهم آذر و شادباش به تمامی دانشجویان ایران خواستار فضایی آزاد در دانشگاه و ارائه ی آزادی بیان و پس از بیان به دانشجویان است.

پاینده و پیروز باد جنبش آزادی خواهانه ی دانشجویان ایران

جبهه ملی ایران
۱۶آذرماه ۱۳۹۴

پلیس امنیت از ورود به جلسه شورای مرکزی جلوگیری کرد

پلیس امنیت از ورود اعضای شورای مرکزی جبهه ملی ایران به جلسه شورای مرکزی جلوگیری کرد.
به گزارش روابط عمومی جبهه ملی ایران، بر اساس تصمیم هیات رهبری و هیات اجرائیه جبهه ملی ایران مبنی بر برگزاری جلسه شورای مرکزی؛ روز جمعه ۲۷ آذر ماه ساعت ۱۷ زمان برگزاری جلسه شورای مرکزی در منزل استاد ادیب برومند تدارک دیده شده بود، که توسط پلیس امنیت از ورود اعضاء شورای مرکزی به داخل منزل جلوگیری شد.
بر اساس این گزارش به هیچ یک از اعضاء اجازه ورود به منزل استاد ادیب برومند داده نشد و امکان برگزاری جلسه شورای مرکزی جبهه ملی فراهم نگردید.
روابط عمومی جبهه ملی ایران

دکتر حسین موسویان در بازپرسی

به دنبال احضاریه شعبه دوم دادسرای انقلاب مستقر در اوین ، امروز چهارشنبه ۲۵/۹/۹۴ ساعت ده صبح دکترحسین موسویان رئیس هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران در شعبه مزبور حضور یافت و به سئوالات بازپرس در مورد فعالیت های جبهه ملی پاسخ داد و اعلام کرد که جبهه ملی در چهارچوب قانون و به مصلحت ملت و آینده کشور فعالیت میکند و مجوز این سازمان درسال ۱۳۲۸ توسط شادروان دکترمحمد مصدق اخذ گردیده و پس از آن هم هیچ دادگاه و مرجع قضائی این مجوز را لغو نکرده است . دکتر موسویان در ساعت ۳ بعداز ظهر با قرار کفالت تا روز تشکیل دادگاه آزاد گردید .

تهران - روابط عمومی جبهه ملی ایران

تبریک

جناب آقای پرفسور صادق مسرت
عضو محترم و نایب رئیس شورای مرکزی جبهه ملی ایران
بدینوسیله انتخاب شایسته جنابعالی به عنوان پزشک نمونه کشور در سال 1394 در رشته گوارش از سوی پانزدهمین کنفرانس گوارش و کبد کشور را صمیمانه به شما شادباش می گوئیم.
جبهه ملی ایران خدمات صادقانه و تلاش مخلصانه شما در عرصه های علمی را ارج نهاده و برای جنابعالی به عنوان شخصیت فرهیخته عرصه علم و دانش و پوینده راه دکتر محمد مصدق، آرزوی بهروزی و سربلندی مینماید.
روابط عمومی جبهه ملی ایران
13 آذر ماه 1394

برگزاری مراسم گرامیداشت جانباختگان قتله های زنجیره ای توسط زندانیان سیاسی درزندان اوین

جمع کثیری از زندانیان سیاسی زندان اوین طی مراسمی یاد «فعالین حقوق بشر ودمکراسی در ایران»بنا به گزارشات رسیده به جانباختگان قتل های زنجیره ای را گرامیداشتند و به روان پاک تمامی جانباختگان راه آزادی ایران ادای احترام نمودند.

روز جمعه ۱۴ آذر ماه زندانیان سیاسی بند ۸ زندان اوین به مناسبت گرامیداشت جانباختگان قتل های زنجیره ای در بند ۸ اوین مراسمی برگزار کردند و یاد و خاطره آنها و تمامی جانباختگان راه آزادی مردم ایران را گرامیداشتند . این مراسم حوالی ساعت ۰۰:۱۵ با یک دقیقه سکوت آغاز گردید و بعضی از زندانیان سیاسی خاطراتی از آن جانباختگان نقل کردند و این جنایت ضدبشری رژیم ولی فقیه را محکوم کردند.

رضا ملک از مسئولین سابق وزارت اطلاعات و از افشا کنندگان جنایت هولناک آخوندها در این باره سخنرانی کرد و چگونگی اجرای این جنایت را برای زندانیان سیاسی محبوس در این بند افشا نمود. او در این سخنرانی از دستور دهنگان و مجریان این جنایت پرده برداشت.افشای این جنایتها زندانیان سیاسی حاضر را از قساوت و بی رحمی این جنایتکاران بی عاطفه سخت خشمگین نمود .

در این مراسم بیش از ۲۰ زندانی سیاسی شرکت داشتند .

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، یاد و خاطره تمامی جانباختگان راه آزادی ایران را گرامی میدارد

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

معرکه

گله هارابگذار!
ناله هارابس کن!
روزگارگوش ندارد که تو هی شِکوه کنی!
زندگی چشم ندارد که ببیند اخم دلتنگِ تو را...
فرصتی نیست که صرف گله وناله شود!
تابجنبیم تمام است تمام!!
مهردیدی که به برهم زدن چشم گذشت....
یاهمین سال جدید!!
بازکم مانده به عید!!
این شتاب عمراست ...
من وتوباورمان نیست که نیست!!
***زندگی گاه به کام است و بس است؛
زندگی گاه به نام است و کم است؛
زندگی گاه به دام است و غم است؛
چه به کام و
چه به نام و
چه به دام...
زندگی معرکه همت ماست...زندگی میگذرد...
زندگی گاه به نان است و کفایت بکند؛
زندگی گاه به جان است و جفایت بکند؛
زندگی گاه به آن است و رهایت بکند؛
چه به نان
و چه به جان
و چه به آن...
زندگی صحنه بی تابی ماست...زندگی میگذرد...
زندگی گاه به راز است و ملامت بدهد؛
زندگی گاه به ساز است و سلامت بدهد؛
زندگی گاه به ناز است و جهانت بدهد؛
چه به راز
و چه به ساز
و چه به ناز...
زندگی لحظه بیداری ماست...زندگی میگذرد
انعکاس چیزی باش که میخواهی‌در دیگران
ببینی...اگر عشق میخواهی،عشق بورز...اگر
صداقت میخواهی، راستگو باش...اگر احترام
میخواهی،احترام بگذار دنیا چیزی جز پژواک
نیست

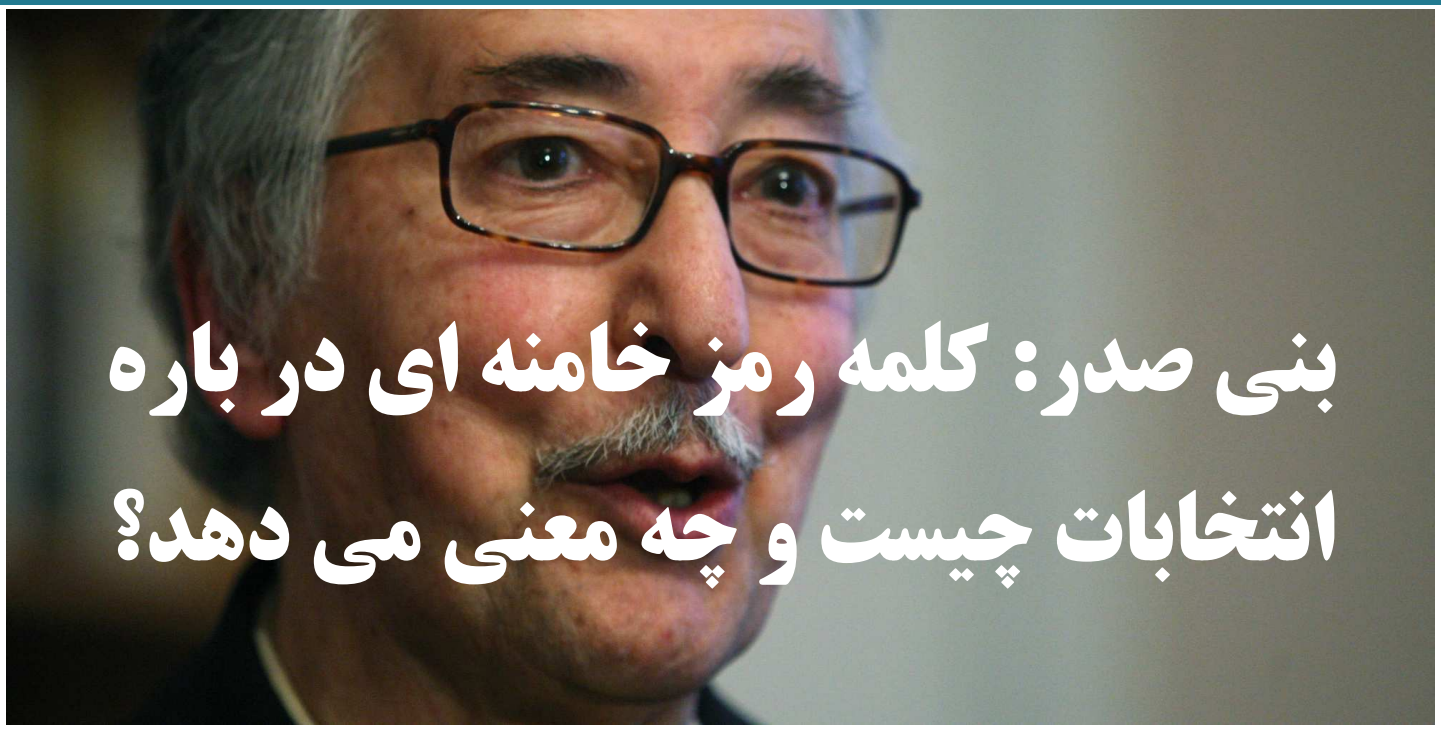

بنی صدر: کلمه رمز خامنه ای در باره انتخابات چیست و چه معنی می دهد؟

عصر جدید: نظر شما را در باره افشاگری آقای هاشمی رفسنجانی در باره تعیین رهبر آینده در مجلس خبرگان و واکنشهای متعدد در اینباره و نامزدی سید حسن خمینی خواستاریم.

بنی صدر: در انچه به انتخابات مربوط می شود اگر ناظری به گذشته رسیدگی کند و مکانیسم آن را توضیح دهد فهم انتخابات اسفند ساده می شود. در گذشته رویه ای عمل می شد که در انتخابات پیشرو هم دارد صورت می گیرد. اول انتخابات طراحی می شود به ترتیبی که ترکیب مجلس همان شود که رهبری می خواهد. سپس رهبر کلمه رمزی را بکار می برد که اینبار کلمه رمز نفوذی است. در اجتماع سران سپاه در شهریورماه، آقای خامنه ای گفته است که دشمن در کار نفوذ در ارکان نظام است و سپاه باید از آن جلوگیری کند و اطلاعات سپاه باید مرتب، رصد کند و نفوذی ها را بیابد. این کلمه رمز بود. نفوذی ها را یافتن یعنی: دفع شر مزاحمین، بترتیبی که انتخابات آنطوری انجام بگیرد که آقای خامنه ای میخواهد. بعد از اینکه ایشان این حرف را زد، نوبت به شاخه تبلیغاتی ایشان رسید که وارد عمل شوند و داد سخن راه بیندازند در مورد نفوذی ها و خطر آنها برای نظام! کسانی که زمینه تبلیغاتی را فراهم کردند بعد نوبت به مجلس فرا رسید. به همین مجلس مافیاها! درون این مجلس، ذوب شدگان در ولایت وارد عمل شدند که ای داد و بیداد، نفوذی ها خطرعظیمی برای نظام و مملکت شده اند و فهرست بیست نفری و در موقعیت دیگری، لیست دوازده نفری ، هم یافته شده است. کار این افراد در مجلس که تمام شد نوبت به ائمه جمعه و جماعت رسید! که این افراد وا اسلام ها در نماز جمعه ها سربدهند، که چه نشسته اید که این نفوذی ها در حال نفوذ کردن هستند، نتنها در نظام بلکه در حوزهای دینی. امروز وفرداست که کلک اسلام و روحانیت و نظام و غیره را همه بکنند! چه کسانی عامل وارد کردن نفوذی ها بدرون نظام هستند؟ حالا که این کارها را انجام دادند نوبت رسید به سرداران سپاه که خط و نشان بکشند که نفوذی ها را چنین و چنان خواهیم کرد. اول از همه فرمانده کل سپاه فرمایشات فرمودند که در این سی و چند سال، دشمن(آمریکا) چهار فتنه بزرگ را ایجاد کرده است تا بتواند این نظام را سرنگون کند، اولین ان ها فتنه جنگ بوده است و دومین آن ها فتنه 2 خرداد، سومین آنها فتنه 88، چهارمین آنها فتنه اتمی. خوب حالا از این دید که به مسئله نگاه بکنیم، خواهیم دید که این آقای سپاه در واقع، خود کرده را فتنه میخواندو به پای دیگران مینویسد! چرا که ان جنگ در خرداد 60 در حال پایان پذیرفتن بود، کودتا انجام گرفت که در ان کودتا سپاه آلت فعل کودتاچیان بود. هشت سال جنگ ادامه پیدا کرد برای اینکه سپاه ستون فقرات رژیم ولایت فقیه بشود و بزرگ بشود، بعد از مرگ آقای خمینی، این سپاه دیگر به ستون فقرات بودن بسنده نکرد و به بزرگ شدن خود ادامه داد و به مانند اختاپوس بر روی کشور افتاد. فتنه بعدی هم که باز اینان فتنه مینامند یعنی انتخاب آقای خاتمی، وقتی انجام شد که اروپائی ها قطع رابطه کردند، بعد از محکوم شدن آن ها دردادگاه میکونوس، حتی در ان زمان، صحبت از جنگ و حمله به ایران شد و آقای خامنه ای برای اینکه از ان مخمصه خارج شود، اجازه فرمودند که آقای خاتمی به ریاست جمهوری انتخاب بشود، یعنی فضا را باز کردند والا آقای خامنه ای تمایل به ناطق نوری داشت، منتها در ان موقعیت مردم به پای صندوق ها رفتند به گمان اینکه، اگر به آقای خاتمی رای بدهند شاید این رژیم اصلاح شود! که اصلاح که نشد، هیچ! بلکه بدتر نیز شد. یعنی آن مقداری از ولایت مطلقه هم که هنوز انجام نگرفته بود و به عمل در نیامده بود، در حکومت هشت ساله این آقا ، به عمل در امد و در همین حکومت بود که سپاه باز هم گنده تر شد و هر روز به قول خود آقای خاتمی : هر 11 روزی، 9 بحران برای او ساختند.

مردم ایران تصمیم بر حق میگیرید و صلب مشروعیت می کنید از این رژیم و راه را باز میکنید برای تحول از طریق یک تحریم کامل و همه جانبه .

بعد هم مهندسی انتخابات ریاست جمهوری و مجلس بعدی را ایشان تصدی کردند و آقای احمدی نژاد را به ریاست جمهوری رساندند! از ان به بعد هم این داستان بسط و گسترش پیدا کرد و سپاه تبدیل به این سپاهی که می بینیم شده است. بعد هم فتنه 88 باز هم تقلب همین سپاه و مهندسی آنان در انتخابات بود جنبش همگانی مردم را باز همین سپاه سرکوب کرد، باز هم بزرگ تر شد. این بحران اتمی هم ، در واقع بمب اتم سازی بوده است که باز همین سپاه براه انداخته است و کار را به تسلیم و قرارداد وین رسانده است که بدتر از ترکمن چای بود و حالا سپاهی که از آن چهار فتنه ، دم میزند، بی خود تاریخ نمیگوید. میخواهد بگوید که وظیفه ای را بر عهده گرفته است تا نگذارد فتنه دیگری بدست نفوذی ها تدارک دیده شود. پس در واقع میگوید که سپاه مسئول مهندسی انتخابات است ، البته با همدستی شورای نگهبان و آنهم وارد عمل شد بعد از فرماندهان سپاه نوبت به شورای نگهبان رسید و اقای جنتی هم به میدان آمد که اجازه داده نخواهد شد به کسانی که به ولایت فقیه باور ندارند به مجلس راه پیدا کنند. پس بطور خیلی کوتاه که من برای شما عرض کردم از شهریورماه یعنی از آن قرارداد وین به اینطرف هم رهبر ان کلید را زده با اسم رمز نفوذی ها و هم ارگانهایی که باید مداخله می کردند، فراموش کردم که بگویم اطلاعات سپاه که مامور رصد بود عده ای روزنامه نگار را هم توقیف کرد و گفت اینها نفوذی بودند و پولهایی را که از طریق صرافها و دیگر افراد دریافت می کردند برای اینکه در درون دستگاه اطلاعاتی و وسایل ارتباط جمعی، نفوذی های دشمن را وارد کنند و تبلیغاتی انجام بدهند و نظام را به خطر بیندازند. اینها همه انجام گرفته است، بنابراین ما همه ارگانهای مامور به مهندسی انتخابات را میشناسیم. من برای شما توضیح دادم و خود آن ها نیز یک به یک وارد عمل شدند و گفته اند که ماموریت ها، کدام ها هستند. اما توجه شنوندگان را جلب میکنم به اینکه: این داعشی که شما در عراق و سوریه و در جاهای دیگر هم در حال ریشه زدن است، این داعش نه خیال کنید که تفکری است که جدید پیدا شده است!

خیر- قبل از داعش، آقای مصباح این تفکر را اظهار کرده است با آن نظریه ولایت مطلقه فقیه، که در واقع از خود بیگانه شده ولایت مطلقه آقای خمینی هم هست! آقای مصباح نظریه ساز یک قدرت مطلقی است که دوات اسلامی را تدارک می بیند، بطوریکه جمهوریت بطور کلی حذف شود. این دید این آقا بود از ان وقتی که آقای ناطق نوری را نامزد کرده بودند، این دید اظهار شده بود. در طی این دوره بلند مدت، افرادی را در قم تعلیم و تربیت داده است و جبهه پایداری که اعضای آن معتقد به این طرز فکر است، این افراد وظیفه دارند که ضمینه ساز دولت اسلامی باشند. الا اینکه ایشان در ایران موفق نشد، البته هنوز دست برنداشته اند ، نه ایشان و نه افرادی که در سپاه و مجلس دارند، البته آقای البغدادی از این افراد و آقای مصباح سبقت گرفت و در موسل آن را اعلام کرد. بنابرای مسئله نفوذی که میگویند، نفوذی همین آدم ها هستند که نفوذ کردند، درآغاز . اگر خوب دقت کنید در ابتدا این افراد ضد بهائیها بودند. خود آقای خامنه ای یکی از ان ضد بهائی هاست . همینطور مشاور ایشان، آقای ولایتی. در همین جبهه پایداری، خیلی از اعضای آن،یا مشکوک هستند به بهائی گری و یا ضد بهائی هستند. حال شما میگوئید که چطور این افراد را پیدا کردند؟ باید بگویم که قدرت اینکاره است! به ظاهر اضداد را در کنار هم می نشاند، همه را از خود بیگانه و از جنس خود میکند. همینطور که کرده است. حالا ،پس، این انتخاباتی که در پیش است که انتخابات مجلس خبرگان یکی از آنها است، آقای هاشمی رفسنجانی آمد و گفت یک هیئتی معین شده تا اشخاص با صلاحیت را برای جانشینی آقای خامنه ای تشخیص بدهد. خوب این برای چندمین بار است که ایشان مستقیم و غیر مستقیم، خبر از مرگ احتمالی آقای خامنه ای میدهد. چون جانشین برای این است که وقتی طرف مرد جانشین او بشود. حالا این آقای احمد خاتمی آمد ابرو را درست کند ،زد چشم را هم در آورد. گفت خود رهبر این گروه را معین کرده است. خوب، خود رهبر چه صلاحیتی دارد این کار را بکند و یک گروهی را تعیین بکند که برای او جانشین تعیین بکند. یکی از آن افراد آن گروه این آقای شیخ محمد یزدی است که شده است رئیس مجلس خبرگان . گروهی که از این افراد تشکیل شده است، آن کسانی را که میتوانند به عنوان جانشین آقای خامنه ای تعیین بکنند معلوم است از چه قماشی است.حالا ببینیم که اگر این گروه، چند نفری را معین کرد، از جمله آقا مجتبی فرزند این آقا،آن مجلس خبرگان باید یک ترکیبی پیدا کند که یکی از اینهایی که این گروه برای جانشینی نامزد می کند را بکند رهبر. پس ترکیب آن مجلس از حالا معلوم است که چگونه باید باشد. خوب، حالا ، به اصطلاح، نوعی از تحمیل جانشین میشود همین. فرض کنیم مجلس همان ترکیبی که اینها می خواهند پیدا کرد و آمد گفت بله این عده سنجش کردند و دیدند آقا مجتبی به لحاظ اینکه مجتهد است و درس خارج هم خوانده و گفته و در محضر پدر هم تجربه آموخته بر دیگران مرجح است.

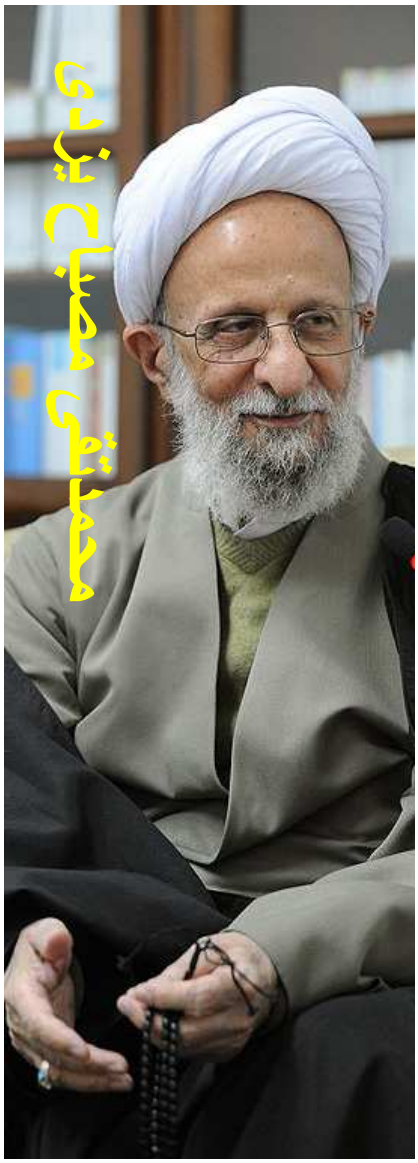

اگر بخواهد چنین از آب در بیاید ،مجلس باید یک ترکیبی پیدا کند که یک همچین حرفی گفتنی باشد. همان طور که در مورد خود آقای خامنه ای با نامه جعلی و قول جعلی که بله آقای خمینی گفته است شما به عنوان جانشین خامنه ای را دارید شد، حال اینکه دروغی آشکار و اظهر من الشمس است برای اینکه مگر همین آقای خمینی نبود که به این آقا نامه نوشت و آن تشر های شداد و غلیظ را به او زد؟ مگر همین آدم نبود که می رفت در پشت بام و از دست آقای خمینی گریه می کرد؟ حال چگونه این آدم را به جانشینی خودش معرفی کرد؟ آن نامه جعلی را هم دادم اینجا دو کارشناس بین المللی دیدند و گفتند این جعلی است و خط آقای خمینی نیست. مسئله این است . حالا یک سئوالی از مردم ایران. آقای هاشمی رفسنجانی می آید و می گوید این مجلس خبرگان خیلی مهم است. چرا مهم است؟ برای اینکه احتمالا باید جانشین رهبر تعیین کند. دلیل دیگری برای اهمیتش نیست. یک حرفی هم زده و گفته نظارت بر رهبر، آن که حرف خنده داری است برای اینکه، فرض کنیم همه اعضای مجلس شدند از تیپ آقای رفسنجانی و آقای حسن خمینی که آقای هاشمی رفسنجانی این جوان را علامه هم خواند.خوب، اینها چگونه می خواهند نظارت کنند؟ هم اکنون هنوز آن نظارت شروع نشده خود این آقای هاشمی رفسنجانی در مقام تملق از همین آقای خامنه ای بیسواد گفته که این مرجع تقلید است و هیچ کس در قلمرو اسلام به صلاحیت او برای رهبری نیست! خوب حالا این آقا می خواهد بر کسی که می گوید هیچ کس از او بهتر نیست نظارت بکند،خوب این نظارت معنا ندارد. تازه به اینکه آن شیخ صادق لاریجانی گفت نه، این حرف اصلا غلط است، نظارت یعنی چه؟ در قانون اساسی چنین چیزی نیست. دروغ بسیار رسوایی می گوید برای اینکه طبق اصل 109 آن قانون کذایی می گوید به اینکه مجلس خبرگان میتواند رهبر را عزل کند، خوب اگر نظارت نکند از کجا بداند که رهبر آن صفات را هنوز دارد یا ندارد، کار خطا می کند یا نمیکند؟ اگر نظارت نکند چگونه بفهمد. به هر حال. بنا بر این، اهمیتش فقط بر می گردد به انتخاب جانشین برای آقای خامنه ای.خوب شما مردم ایران از خودتان نمی پرسید این آقای هاشمی رفسنجانی، دو جمله گفته است برای این مجلس جدید. یکی اینکه یک گروه تعیین شده برای رهبر جانشین تهیه کند که تازه این آقا(احمد خاتمی) آمده گفته آن گروه را خود رهبر تعیین کرده است وگزارش کارش را هم نه به مجلس خبرگان بلکه به خود رهبر می دهد. یکی هم، گفته نظارت بر رهبر، بعد از اینکه این حرف را زده است،آقای انبار لویی او را تهدید به حصر خانگی کرده و گفته است ممکن است سرنوشت آقای منتظری راپیدا کند،این آقای فیروز آبادی، دامپزشکی که شده فیلدمارشال نیروهای مسلح ایران هم به ایشان حمله میکند، خوب این مجلس به چه کار می آید؟ تازه این آقا،(هاشمی رفسنجانی) رهبر ساز هم بوده یعنی خامنه را او رهبر کرده است. کدام نماینده ای جرئت نطق کشیدن دارد؟ آخر شما مردم تا کی می خواهید بین حقی که خودتان دارید و مصلحتی که قدرت می سنجد که سخنگو هایش امثال همین آقای رفسنجانی هستند مرتب این مصلحتی را که قدرت می سنجد حاکم کنید بر حقی که خودتان دارید و بروید پای صندوق ها و رای بدهید به این مجالسی که برای شما جز درد سر ایجاد نمیکند کاش درد سر بود. بلا ایجاد می کند چنانکه تا بحال کرده اند. از آن مجلس اول بگیرید که کودتا کرد تا این مجلس آخری که الآن هست. ببینید که این مجلس تا آقای احمد نژاد بود که ثروتهای ملی را بر باد میداد خود این اعضای مجلس هم در خورد و برد شرکت داشتند. بعد هم آن آقا که رفت همین تازگی این بازی را سر قرار داد وین انجام داد. دیدید که مثل آلت فعل. یک بودجه هایی تصویب می کند که از آنها جز تخریب ایران هیچ کار دیگری ساخته نمیشود. این بودجه ها ویرانگر ایران هستند. مردم ایران، اگر کشورتان بیابان شد، اگر این صنعت خوابید، اگر این کشاورزیتان به این روز افتاد،اگر شما در زیر خط فقر هستید،اگر اقتصاد ایران چنان ناتوان شد که این قرار داد بدتر از ترکمانچای به ایران تحمیل شد، همه زیر سر این بودجه است. البته این نظام بانکی و سامانه اعتبارات بانکی و این دروازه های باز و اینها را به آن اضافه کنید . خوب این بودجه ها را کی تهیه میکند؟ این حکوکت ها. کی تصویب می کند؟ این مجلس. شما خودتان نمیدانید که اقتصاد شما چقدر تولید می کند؟ از خودتان نمی پرسید که این بودجه ای که گنده تر از اقتصاد ملی است از کجا تامین می شود؟ مدتی هم که در تحریم بود. این پولی که خرج می شود از کجا می آید؟ این ها اسکناس است که چاپ می شود، به اصطلاح وام و قرضه به عهده نسلهای آینده است. تنها این نیست که بر عهده نسلهای آینده است ،اقتصاد را ویران می کند. قدرت خریدی است که برای رانت خواری فرصت ایجاد می کند و رانت خواری ویرانگر اقتصاد است.خوب،آن مجلسی که نمایندگانش جرئت ندارند حرف بزنند. آقا (رفسنجانی)نماینده مجلس خبرگان است جرئت ندارد حرف بزند.گفتم، او بانی کودتای خرداد شصت هست،بانی ادامه جنگ هشت ساله هست، این آقای خامنه ای را رهبر کرده است، دو دوره هم رئیس جمهور بوده و حالا هم رئیس مجلس تشخیص مصلحت است.

خوب چرا به خودتان زحمت میدهید و می روید پای صندوق؟ یک تحریم همگانی بکنید تا این دنیا بداند شما این رژیم را، این ولایت مطلقه را قبول ندارید. یک نقدی از این حرفهای آقای مصباح در باره ولایت مطلقه فقیه الآن در سایت انقلاب اسلامی در هجرت هست،لطف کنید آن را دقیق بخوانید و ببینید اینها چه خوابی برای حال و آینده شما دیده اند .بعد اگر خواستید تصمیم بگیرید، تصمیم به حق خودتان بگیرید. آن که مجلس خبرگان است ،در تمام مدتی که هر کدام از این اعضای مجلس ماهانه چندین میلیون خرج و برجشان است به کنار،در تمامی مدت از دوره آقای خمینی تا الآن، این ها جز تصدی فساد چه کرده اند؟ آن قدم خوبی که این مجلس خبرگان تا کنون برداشته و شما مردم از آن خبر شده اید کدام است؟ این انتخاب آقای خامنه ای است یا عزل آقای منتظری ؟ کدامش؟ شما فکر می کنید مجلسی که تازه از غربال نظارت استصوابی شورای نگهبانی که توسط آقای جنتی خط و نشان کشیده است بگذرند، این هایی که از غربال بگذرند و بشوند نمایند و فرض کنید عمر آقای خامنه ای سر بیاید ،خیال می کنید چه کس را جانشین ایشان خواهند کرد؟ فرض کنید ادم خیلی خوبی را هم رهبر کنند. او چه توانائی دارد وفتی ساختار قدرت این هست که هست؟ یا باید با این ساختار سازگاری کند یا می بیند صبح بلند شد و می گویند آقای رهبر فوت کرد و مراسم عزاداری هم برپا می کنند. ابومسلم خراسانی رفت پیش امام صادف و گفت ما بنی امیه را برافکندیم و حال شما بیائید تصدی کنید. آن امام نپذیرفت گفت نه من مال شما هستم و نه شما مال من هستید. چون می دانست وقتی یک نیروی نظامی کس را متصدی امر می کند یعنی می خواهد از او پوشش درست کند. آن امام عقل آزاد داشت و گفت من بنده قدرت نمی شوم. هرگاه ان عقل را اقای خیمنی داشت ابن بساط نبود. اما بنده قدرت بود. بنده او بدتر است. می خواهد همه جا حاضر باشد. هر گاه مردم ایران بخواهند به خود نقشی دهند تصمیم برحق می گیرند و از رژیم سلی مشروعیت می کنند.
اه مردم ایران بخواهند به خودشان نقشی بدهند با توجه به این ترتیب مهندسی که توضیح دادم خیال خود را راحت می کنید و از این مدار بسته بد و بدتر بیرون می آیید و تصمیم بر حق میگیرید و صلب مشروعیت می کنید از این رژیم و راه را باز میکنید برای تحول از طریق یک تحریم کامل و همه جانبه .
اینکه شما مردم ایران چه میکنید تصمیم با شماست، آنچه که به من مربوط میشود این است که آنچه را حق است با شما در میان بگذارم. می دانم که توجیه خواهند کرد و خواهند گفت اگر رای ندهید گروه مصباح قدرت را در دست خواهند گرفت و باید به آقایان حسن خمینی و هاشمی رای دهید. ساختار را باید تغییر داد و تا ایران از بن بست ویرانی و مرگ رها شود.
امیدوارم که شما یک بار هم که شده تن به آزمایش بدهید و در ذهن خودتان این جمله را هک کنید که مصلحت را همیشه قدرت می سنجد ، مصلحت یعنی عمل به زور. حق را همواره انسان دارد. نگذارید حق شما را بگیرند.
شاد و پیروز باشید.

در مصاحبه رادیو عصر جدید با آقای بنی صدر . جمعه 27-09-94-

امیدوارم که شما یک بار هم که شده تن به آزمایش بدهید و در ذهن خودتان این جمله را هک کنید که مصلحت را همیشه قدرت می سنجد ، مصلحت یعنی عمل به زور. حق را همواره انسان دارد. نگذارید حق شما را بگیرند.

تقدیر از دکتر محمد ملکی از طرف جمعی از زندانیان سیاسی زندان گوهردشت

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

جمعی از زندانیان سیاسی زندان (گوهردشت) در تقدیر از دکتر محمد ملکی، اولین رئیس دانشگاه تهران بعد از انقلاب نامه‌ای را منتشر کرده‌اند که بخشی از آن را در زیر می‌خوانید:

درود بر شما و بر عزم و اراده راسختان که بقول سعدی: دو صد گفته چون نیم کردار نیست و بقول فردوسی : یک مرد جنگی (مثل شما) به از صد هزار ... و چه خوب تصریح کرده‌اید که اصلی‌ترین درد کدام است و در دسترس ترین راه حل در کجا ...؟ و چه خوب و مثال زدنی نشان می‌دهید که اصلی‌ترین آسیب و بیماری مبارزه در بی عملی است که ناشی از عدم تقبل بها و هزینه مبارزه است ... و هیچگاه مشکل در آگاهی و فقدان راه حل و تئوری مبارزه و قس الهذا ... نبوده بلکه پیوسته مشکل در فقدان اراده و پذیرش بها و هزینه ایستادگی و مقاومت بوده که مانع هجوم به قلب مسئله و مشکل شده است.

متن کامل نامه به شرح زیر می‌باشد:

تقدیم به آن پیر فرزانه »دکتر محمد ملکی «از همه چیز گفته‌اند و از همه جا ... و انبوه نهادها و همایشها، نقدها و جهدها ... تا چیز ناگفته‌ای را باقی نگذارند و همه چیز را گفته باشند .... و الحق از همه چیز گفته‌اند، الا از یک کلمه آزادی! ! و شاید هم، همه این و آن چیزها را می‌گویند که همان یک کلمه آزادی را نگویند...؟ ! آن گوهره و جوهره "همه چیزها " را ... !!! و راستی چرا ... چرا شما که اهل دانشگاه و علم و تحقیق و تفحص و ... هستید، دنبال »ریشه یابی مسائل !! ... ««آسیب شناسی‌های تاریخی، اجتماعی !!!... « «نقد و بررسی‌های فرهنگی !!!.. « چالشهای زیست محیطی، بهداشتی، درمانی و ... را نمی‌گیرید .. ؟؟؟ چرا اینهمه را رها کرده و در این وانفسای »کمبود آگاهی!!! «، »بی فرهنگی!! «،»بیگانگی با تاریخ !!! «،»بحرانهای اکولوژیکی و محیط زیست«، »شرایط خطرناک انقراض برخی گونه های حیات وحش«، وضعیت وحشتناک فحشا، فقر اقتصادی و »فقر جدی حوزه عمومی(گفتگو) «و یا واکاوی علل سانسور و خود سانسوری ووو تنها به همین کلمه »آزادی «چسبیده اید... ؟؟؟

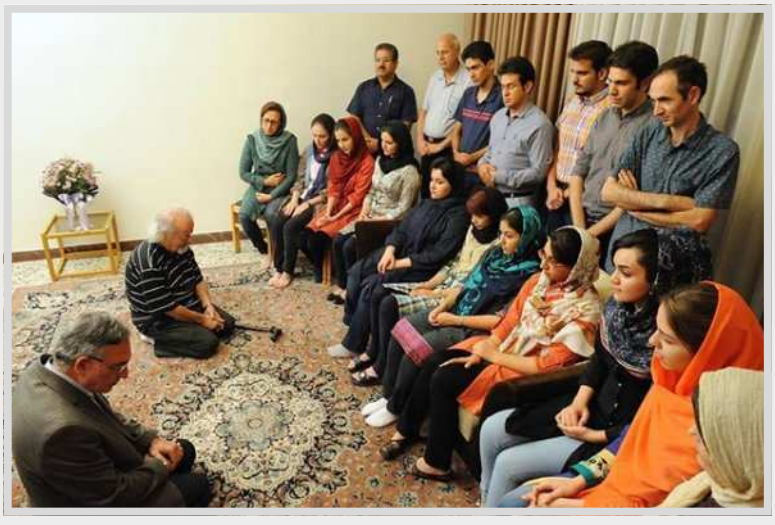

چرا به جای رفتن از جلوی درب این زندان به جلوی آن زندان و از این تجمع اعتراضی به آن تجمع ... کارتان را به کارهای ترو تمیزتر، بی دغدغه‌تر و کم خرج‌تر مثل سخنرانی و موعظه و نقد و بررسی‌های محققانه و آسیب شناسانه و یا حداقل کامنتهای آگاهی بخش و ... ارتقاء نمی‌دهید...؟؟؟ آخر این چه راه و روش خیره سرانه و این چه طریق دیوانگی است که شما پیشه کرده‌اید ... ؟؟؟ مگر نمی‌دانید که این صحبت‌های خارج از چارچوب و خطوط قرمز، ساختارهای قالبی و قالبهای ساختاری را می‌شکند ...؟؟؟ مگر نمی‌دانید آمدن جلوی درب زندان و ایستادن .... و یا اینجا و آنجا اعتراض کردن در شأن یک استاد و رئیس دانشگاه نیست !!! و ای بسا که بی عملی‌های روشنفکرانه و خردمندانه وطبعاً عاقلانه را ناخواسته به چالش می‌کشد ...؟؟؟ مگر نمی‌دانید اصرار کردن بر خواسته‌ها و مقاومت و ایستادگی بر آنها، «طبق تعریف»، از شئونات روشنفکری نیست و اگر مارک تندروی و افراط نخورد، دست کم بی فایده و غیر عاقلانه تلقی می‌شود ...؟؟؟ و مگر نمی‌دانید که اینگونه اعمال و اقدامات، نا امیدیها و سرخوردگی‌ها را درهم می‌شکند و در تقابل با بی‌عملی روشنفکرانه و حتی پوپولیستی، بذر جسارت، ایستادگی و امید را می‌پراکند ...؟؟؟ و مگر نمی‌دانید آنان که چنین کردند و چون شما مستانه از آزادگی و آزادی دفاع کردند، همه کارشان به چوبه‌های دار و کنج زندان انجامید ...!!!

پس ای سپید موی ستم کش ظلمت ستیز، چراغ بر کف، دیوژن‌وار ... از ما چه می‌خواهی ؟؟؟ بهتر نیست که با قدری هزینه، فایده کردن، به صرفه‌ترین روش را انتخاب کرده، به نقد و بررسی و آ سیب شناسی و غیره بپردازیم که از قضا راهی است بی هیچ محرومیت و بی انتها ... و یا در فعالیتهای «مجازی» و کلیکهای پی در پی دنیا را با خود هم آوا کنیم ... ؟؟؟ ولی افسوس که شما به کمتر از « آزادی «و اصرار و ابرام عملی بر آن به هیچ چیز دیگر قانع نمی‌شوی و تازه شنیده‌ایم که از مبارزان و قهرمانان لیبرتی گفته‌ایی ...!!!! ما مست و تو دیوانه ..... ما را که برد خانه ...؟؟؟ درود بر شما و بر عزم و اراده راسختان که بقول سعدی: دو صد گفته چون نیم کردار نیست و بقول فردوسی: یک مرد جنگی (مثل شما) به از صد هزار ... و چه خوب تصریح کرده‌اید که اصلی‌ترین درد کدام است و در دسترس‌ترین راه حل در کجا ...؟ و چه خوب و مثال زدنی نشان می‌دهید که اصلی‌ترین آسیب و بیماری مبارزه در بی عملی است که ناشی از عدم تقبل بها و هزینه مبارزه است ... و هیچگاه مشکل در آگاهی و فقدان راه حل و تئوری مبارزه و قس الهذا ... نبوده بلکه پیوسته مشکل در فقدان اراده و پذیرش بها و هزینه ایستادگی و مقاومت بوده که مانع هجوم به قلب مسئله و مشکل شده است ...

با آرزوی سلامتی و طول عمر جمعی از زندانیان سیاسی گوهردشت ــ کرج

هشدار امنیتی آلمان درباره ماجراجوئی های عربستان

اشپیگل آنلاین واسپوتنیک ترجمه رضا نافعی

از آغاز جنگ یمن تا کنون 1200 کودک کشته شده اند

برغم تاکید وزارت خارجه آلمان مبنی بر این که مناسبات آلمان و عربستان سعودی «بطور سنتی به یکدیگر نزدیک و بطور کلی خالی از تنش «است، « BNDسرویس اطلاعات و امنیت برونمرزی آلمان طی تحلیلی، نقش عربستان سعودی را در جهان عرب نقشی مداخله جویانه می داند که هدفش ایجاد بی ثباتی در جهان عرب است . در تحلیل سازمان مذکور گفته شده است: »جای سیاست دیپلماسی محتاطانه ای را که تا کنون اعضای مسن تر خانواده سلطنتی به اجرا می گذاشتند، اینک سیاست شتابزده مداخله جوئی گرفته است.«

سازمان اطلاعاتی آلمان بویژه نقش وزیر دفاع تازه عربستان را، که فرزند ملک سلمان، پادشاه عربستان است به دیده انتقاد می نگرد و معتقد است تمرکز قدرت اقتصادی و سیاست خارجی در دست او که جانشین ولیعهد است این خطر ضمنی را در بر دارد که او برای تثبیت مقام ولیعهدی خود در زمان حیات پدرش، تصمیمات ناسنجیده بگیرد. او می تواند با دست زدن به اقدامات یا اصلاحات پرهزینه موجب نارضایتی دیگر اعضاء خانواده سلطنتی و یا مردم گردد. افزون بر این، خطر دیگری که هست این است که او «مناسبات با دوستان و بویژه با کشورهای همپیمان در منطقه را با توقعات افراطی خود فرسوده سازد.«

در تحلیل سازمان اطلاعاتی آلمان چنین آمده که ملک سلمان و پسرش می خواستند »خود را بعنوان رهبران جهان عرب تثبیت کنند «آنها تلاش کرده اند تا »با تکیه بر قدرت چشمگیر نظامی و همپیمان های تازه در منطقه «برنامه عربستان سعودی در عرصه سیاست خارجی را گسترش دهند.«

طبق تحلیل سازمان اطلاعاتی آلمان که به بررسی موقعیت عربستان بعنوان « قدرت سنی «در منطقه پرداخته این کشور با سه مسئله روبروست :

۱ -تغییر اولویت ها در عرصه سیاست خارجی ،

۲ -تحکیم موقعیت خود در عرصه سیاست داخلی

۳ - رقابت با ایران.

سازمان اطلاعاتی آلمان می نویسد اعتماد به آمریکا بعنوان قدرت حفاظتی و قدرت مسلط بر منطقه کاهش می یابد، که این خود انگیزه اساسی برای رقابت با ایران بر سر تثبیت خود بعنوان قدرت منطقه ای. این در حالی است که مناسبات تهران – ریاض بشدت تحت تاثیر بی اعتمادی دو جانبه، خصومت مذهبی – ایده ئولوژیک و هراس متقابل قرار دارد. رقابت استراتژیک دو کشور با یکدیگر تاثیر جدی بر منطقه دارد. این دو کشور تا کنون تلاش کرده اند تا بویژه بر سوریه، لبنان، بحرین و عراق نفوذ داشته باشند.

در تحلیل سازمان اطلاعاتی آلمان تصریح شده که عربستان با اقدامات نظامی خود در یمن نشان می دهد برای آن که در منطقه عقب نیفتد حاضر است تن به چه مخاطرات بی نظیر نظامی، مالی و سیاسی بدهد. عربستان از پایان ماه مارس در یک ائتلاف بین المللی برای حمایت از دولت یمن در مقابل شورشیان به حملات هوائی در یمن نیز دست زده است.

پرزیدنت بشار اسد، رئیس جمهور سوریه، قبلا اعلام کرده بود مهمترین حامی تروریست ها در سوریه ترکیه است، با همکاری عربستان سعودی و قطر که نیازهای مالی و تسلیحاتی آنها را تامین می کنند.

بنا به تحلیل سازمان اطلاعاتی آلمان آنچه عربستان در درجه اول در پی آنست برکنار کردن رژیم پرزیدنت بشار اسد در سوریه است. از این طریق باید نفوذ ایران و حمایت سوریه از حزب الله شیعی لبنان، پس رانده شود.

موفقیتِ قدرت‌های نوپدیدار در تضعیف شورای حقوق بشر

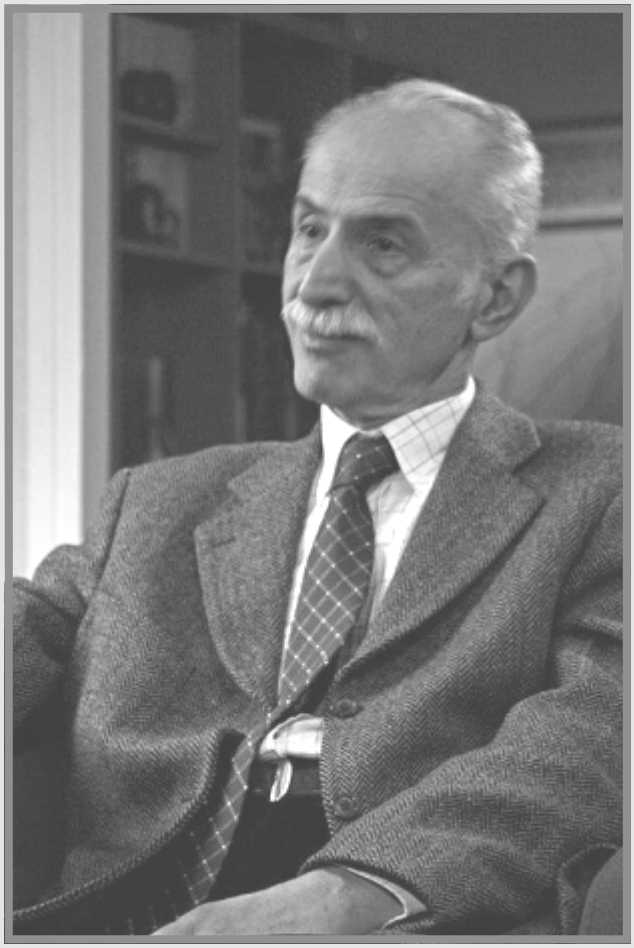

عبدالکریم لاهیجی: متحدان استراتژیکِ عربستان سعودی، با دادن اجازه به این کشور برای جلوگیری از موشکافی در حمله‌های هوایی آن به یمن، تنها دشمنان حقوق بشر را تشویق می‌کنند ...

•ژنو، ۲ اکتبر ۲۰۱۵ (۱۰ مهر ۱۳۹۴) ـ معامله‌های پشت پرده‌ی حامی معافیت از مجازات، بر فرایندهای چندجانبه‌ی شفاف در شورای حقوق بشر غلبه می‌کنند. قطعنامه‌ای پرایراد که چشم بر جنایت‌های ائتلافِ زیر رهبری عربستان سعودی در یمن بسته است، نمونه‌ی آشکاری از این مسأله است. قصور شورا از ادای سهمی‌تعیین کننده در توجه به بحران‌های حقوق بشری، مثل سودان، تأییدی بر پیروی آن از کشورهایی است که از نفوذ خود برای حمایت از متحدان خود و جلوگیری از انجام وظیفه‌ی شورا استفاده می‌کنند.

به جز توجه به دغدغه‌های مربوط به نفوذ روبه‌رشد عربستان سعودی در سازمان ملل (نگاه کنید به: پیشینه)، متحدان این کشور بایستی از خود بپرسند که آیا حاضرند بگذارند دولت‌های سرکوبگر بیش از پیش استحکام آن را تهدید کنند یا خیر. تصویب قطعنامه‌ای یک جانبه درباره‌ی یمن که فقط به جنایت‌های حوثی‌ها و شبه نظامیان طرفدار صالح توجه دارد و چشم بر نقض حقوق بین المللی بشردوستانه به‌دست ائتلاف زیر رهبری عربستان سعودی در »عملیات طوفان قاطع «پیام دلسردکننده‌ای دربر دارد و آن این است که معافیت از مجازات را می‌توان در داخل شورا ترویج کرد، در صورت لزوم حتا با شکست دادن ابتکارهای جایگزین که هدفِ پیشبردِ پاسخ‌گویی را دنبال می‌کنند (نگاه کنید به: پیشینه).

قطعنامه‌ای که شورا امروز درباره‌ی سودان تصویب کرد، در بازتاب دادن به وضعیت روبه‌وخامت حقوق بشر و انسانی در محل، به ویژه در مناطقی که بازرسان بین‌المللی دسترسی نیافته‌اند ، قصور کرده است. فرایندِ تهیه‌ی پیش نویس قطعنامه ناشفاف بود و به دولت سودان اجازه داد با حمایت متحدان منطقه‌ای و سیاسی خود از خطر احتمالی جنایت‌های جنگی و جنایت‌های علیه بشریت فرار کند. دولت‌هایی که از دولت سودان حمایت کردند با مخالفت جدی روبرو نشدند.

شورای حقوق بشر درباره‌ی این دو کشور از پیش گرفتنِ رهیافت اصولی بر اساس موشکافی مستقل دوری جسته است. به جای این کار، شورا به رویه‌ی عملیاتی جاری خود نظر موافق نشان داده است: برنامه‌های ضعیف »کمک فنی «که مفید بودن آنها را بایستی در مقایسه با اراده‌ی سیاسی دولت مربوطه برای بهبود بخشیدن به کارنامه‌ی حقوق بشری خود یا نیروی مورد استفاده برای محافظت در مقابل تحقیق سنجید.

شورای حقوق بشر، نهادی وابسته به مجمع عمومی‌سازمان ملل، نهاد اصلی مسوول سازمان ملل در زمینه‌ی پیشبرد و محافظت از حقوق بشر است.

این شورا در سال سه نشست عادی در ژنو دارد. سی‌امین نشست این شورا ظرف سه هفته، از ۱۴ سپتامبر تا ۲ اکتبر ۲۰۱۵ برگزار شد که طی آن شورا ۲۹ قطعنامه تصویب کرد، از جمله درباره سوریه، جمهوری دمکراتیک کنگو، بروندی، سری لانکا و کامبوج و نیز موضوع‌هایی مثل مجازات اعدام و مقابله با خشونت افراطی. سی و یکمین نشست عادی در مارس ۲۰۱۶ برگزار خواهد شد.

پیشینه

در اواسط سپتامبر، نقش سفیر عربستان سعودی در ژنو به‌عنوان »رئیس «گروه مشورتی شورای حقوق بشر اعلام شد. گروه مشورتی، پنج سفیر را دربر می‌گیرد که گروه‌های منطقه‌ای (در مورد عربستان سعودی، گروه آسیا) منصوب می‌کنند تا به صفتِ شخصی یک سال در این گروه عضو باشند. این گروه درخواست‌های مربوط به انتخاب کارشناسان ویژه‌ی سازمان ملل (کارشناسان مستقل مسوول نظارت و گزارش‌دهی درباره کشورها یا موضوع‌ها) را بررسی می‌کند. گروه برای هر پُست، سه نامزد را مشخص می‌کند و سپس فهرست را به رئیس شورای حقوق بشر می‌دهد. نظر رئیس نهایی است: می‌تواند یکی از نامزدهای انتخاب شده یا حتا نامزدی را خارج از فهرست آخر گروه مشورتی منصوب کند. سه رشته مصاحبه در سال پیش از هر نشست شورای حقوق بشر (مارس، ژوئن و سپتامبر)، انجام می‌شود تا کارشناسان ویژه انتخاب شوند. سفیران عضو گروه مشورتی بر اساس چرخشی ریاست آن را به عهده می‌گیرند.

ریاست سفیر عربستان سعودی در این نقش (از ژوئن ۲۰۱۵) پرسش‌های به‌حقی را درباره‌ی نقش دیپلماسی عربستان سعودی در مجامعه چندجانبه برمی‌انگیزد. فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر پیوسته از کشورهای عضو سازمان ملل خواسته است تا بر اساس قطعنامه‌ی ۲۵۱/۶۰ مجمع عمومی‌سازمان ملل به کشورهای نامزد عضویت در شورای حقوق بشر، بر مبنای کارنامه‌ی حقوق بشری آنها رأی بدهند. این قطعنامه مقرر کرده است که اعضای شورا »بالاترین موازین برای پیشبرد و محافظت از حقوق بشر را رعایت خواهند کرد «و عربستان سعودی با توجه به کارنامه‌ی بسیار بد حقوق بشری در این زمینه مردود است. اطلاعات بیشتر درباره‌ی فعالیت‌های فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر درباره‌ی عربستان سعودی.

در پیش نویس قطعنامه‌ای که هلند ابتدا پیشنهاد کرد از کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل درخواست شده بود هیأتی را برای تحقیق درباره نقض حقوق بین‌المللی به دستِ همه‌ی طرف‌های درگیری به یمن اعزام کند. پس از ارائه‌ی متنی که گروه عرب (به رهبری عربستان سعودی) در رقابت با آن پیشنهاد کرد، پیش نویس هلند از دور خارج شد و متن دوم تصویب شد که هیچ اشاره‌ای به راه‌کارِ تحقیق بین‌المللی در آن وجود ندارد.

ایران آزاد
شماره ۳۷ - دی ۱۳۹٤ - صفحه ۲۱

انسان پاک طبیعت پاک

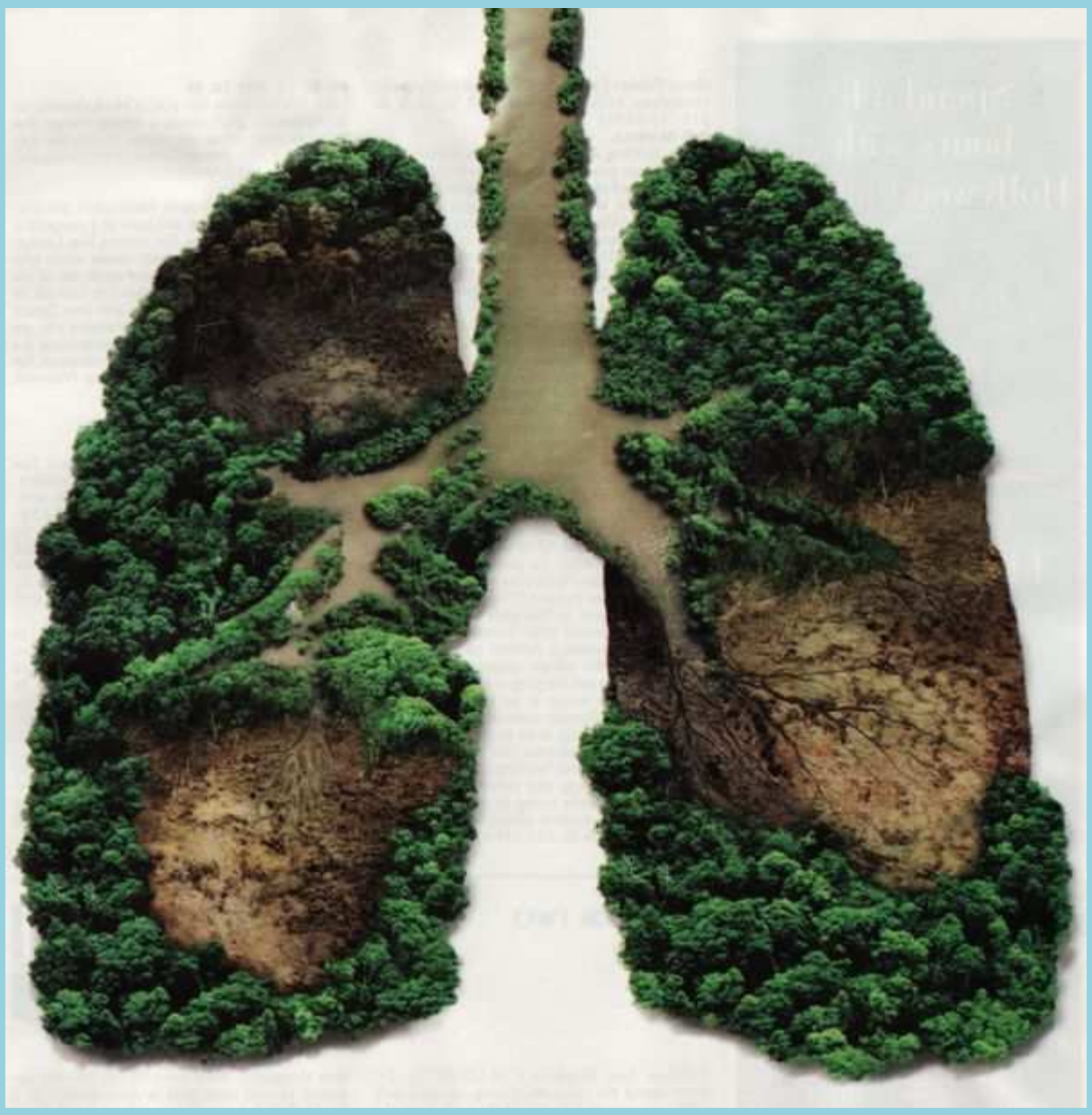

جبهه ملی ایران - هلند

افشای ارتباط پول و سیاست در ایران

مقاله‌ای از «نجمه بزرگمهر» برای روزنامه فاینشنال تایمز برگردان فارسی از صدای آمریکا

پس از انقلاب ۱۳۵۷، حاکمان اسلامی با رد سرمایه‌داری (کاپیتالیسم)، ملغمه‌ای از ایدئولوژی اسلامی و سوسیالیستی را مبنای اقتصاد ایران قرار دادند. اما در عمل، آن‌ها طبقه‌ای از الیگارش‌ها را در بخش خصوصی پدید آوردند، که روابط و حیاتشان در گرو بقای رژیم بود. زنجانی در جریان دادگاهش اشاره کرد که تاجرانی ثروتمندتر از او هستند که از مصونیت حکومتی برخوردارند. او برای نمونه پرسید چرا نام کسی که به وزارت نفت ۵ میلیارد دلار بدهکار است را فاش نمی‌کنند.

«من جانم را سال‌هاست که برای خدا و کشورم نثار کردم»، این بخشی از گفته‌های بابک زنجانی است که روز نهم آبان ماه در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی در حالی که یونیفورم راه راه آبی رنگ زندان بر تن داشت گفت: »من در اتاقی کوچک که مثل توالت است، با اعمال شاقه ۲ سال حبس بوده‌ام.«
بدنام‌ترین میلیاردر ایرانی، مدعی مالکیت بیش از ۶۰ شرکت در داخل و خارج ایران، با اتهام‌های فساد، کلاهبرداری، و جعل اسناد روبرو است.
زنجانی در دفاع از خود می‌گوید با کمک کردن به مقامات برای دور زدن تحریم‌های نفتی و بانکی اتحادیه اروپا و آمریکا که در سال ۲۰۱۲ وضع شد، به کشورش خدمت کرد: »ما یک بشکه نفت هم نمی‌توانستیم بفروشیم... حتی اگر با هزاران بدبختی می‌توانستیم یک بشکه نفت بفروشیم، نمی‌توانستیم یک دلار آن را بازگردانیم، چون سیستم بانکی و مالی ما مسدود شده بود.«
وزارت نفت ایران در واکنش مدعی شده است که بیش از ۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون یورو بابت صادرات نفت از بابک زنجانی طلب دارد، اما او می‌گوید پول‌هایش به دلیل همکاری با وزارت نفت در بانک‌های خارجی توقیف شده است.
ماجرای زنجانی نشانگر واقعیتی فراتر از تسویه حساب‌های سیاسی بین دولت و یک تاجر مطرح است. این پرونده انعکاسی از رویکرد حال حاضر نسبت به ثروت در جامعه بسته ایران است که برخورداری از مال و اموال را معمولا نتیجه حمایت سیاسی می‌داند تا کارآفرینی فردی.
پس از انقلاب ۱۳۵۷، حاکمان اسلامی با رد سرمایه‌داری (کاپیتالیسم)، ملغمه‌ای از ایدئولوژی اسلامی و سوسیالیستی را مبنای اقتصاد ایران قرار دادند. اما در عمل، آن‌ها طبقه‌ای از الیگارش‌ها را در بخش خصوصی پدید آوردند، که روابط و حیاتشان در گرو بقای رژیم بود.
حکومت اجازه نداده است بخش خصوصی ایران زیاد ثروتمند شود و در حد ۲۰ درصد از اقتصاد آن را نگاه داشته است، که به اعتقاد بسیاری هدف از آن جلوگیری از هر گونه تمایل جامعه مستقل بازرگانان برای اعمال نفوذ بر سیاست است.
موسی غنی‌نژاد اقتصاددان دانشگاه صنعت نفت ایران می‌گوید «ما از سال ۱۹۷۴ در یک تله نفتی افتاده‌ایم که به شکل فزاینده‌ای اقتصاد را تحت کنترل حکومت قرار داده است و طبقات متعدد ثروتمند وابسته به نفت و قدرت سیاسی پدید می‌آورد. ثروتمندان ایران کارآفرین نیستند و هیچ کدام آن‌ها هم در دنیا شناخته شده نیستند.»
اقتصاد ایران، برخلاف رویه معمول، در دوره هشت ساله دولت احمدی‌نژاد از درآمد هنگفتی در حدود ۶۵۰ میلیارد دلار برخوردار شد، اما اقتصاددانان می‌گویند اثر اندکی از آن در نوسازی زیر ساخت‌های ایران دیده می‌شود.
سازمان شفافیت بین المللی ایران را یکی از فاسدترین کشورهای جهان می‌داند.
در واقع، در دوره دولتی که خود را «پاک‌ترین دولت تاریخ ایران »توصیف می‌کرد، میلیاردها دلار درآمد نفتی ایران مفقود شد.
بعضی می‌گویند زنجانی قربانی دولتی شده است که پرونده او را به عنوان نمونه‌ای از برخورد با فساد در دست گرفته است. دولت روحانی از زمان دستیابی به توافق هسته‌ای در تیر ماه در پی جذب سرمایه خارجی است.
پرونده زنجانی با توجه به نرخ ۲۵ درصدی بیکاری در میان جوانان و نرخ ۱۴ درصدی تورم فضایی برای انحراف اذهان از نمونه‌های احتمالا بزرگ‌تر فساد که برای رژیم اسلامی مایه آبروریزی و بی‌ثباتی خواهد بود ایجاد می‌کند.
حسن روحانی رییس جمهوری ایران در مبارزه با فساد با شرایط دشواری روبرو است و درگیری‌های روزافزون داخلی به آن کمکی نمی‌کند. تحلیلگران می‌گویند تندروهای قدرتمند در سپاه، مجلس، و قوه قضاییه نگران هستند که منافع تجاریشان تحت الشعاع توافق هسته‌ای قرار بگیرد.

«خاوری فراری در کانادا »

زنجانی در مقابل ۵۰ هزار صفحه ادعا نامه برای اعلام جرم در دادگاه این اتهام را رد کرد که مهره‌ای در دست مقامات یک دولت باشد. اما او پیش‌تر اذعان کرده بود که در تامین منابع اعتباری برای قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه »فرد شماره یک «بوده است. سپاه چون دیگر نهادهای مذهبی و انقلابی، در کنار سازمان نظامی‌اش، امپراتوری غیرشفاف تجاری را اداره می‌کند.

ماجرا برای مردم عادی ایران آشنا به نظر می‌رسد. از نظر آن‌ها زنجانی یکی از بی‌شمار الیگارش‌های کمتر شناخته شده است که ویترین افراد و گروه‌های قدرتمند است. در واقع، عدم تمایل زنجانی به فاش کردن نام شرکایش، محل پول‌های دزدیده شده و سرمایه‌اش در خارج از ایران به سوء ظن‌ها درباره حمایت افرادی از او در محافل نظامی و سیاسی دامن می‌زند.

زنجانی زندگی حرفه ای‌اش را با صادرات پوست گوسفند به ترکیه و واردات شامپو، آبجوی غیرالکلی، قهوه و روغن زیتون آغاز کرد. تجارت او بین ایران و ترکیه به سرعت رشد کرد. سپس یک مؤسسه اعتباری در امارات متحده عربی و یک بانک در گرجستان تاسیس و بخشی از سهام »نخستین بانک سرمایه گذاری اسلامی « در مالزی را خریداری کرد.

زنجانی دو سال پیش و در مصاحبه‌ای با هفته نامه آسمان، که اخیر توقیف شد، ثروت شخصی خود را ۱۰ میلیارد دلار عنوان کرد.

میزان ثروت او در ایران که مردم با مشقات زندگی می‌کنند، توجه منفی را جلب کرد. یک تحلیل‌گر می‌گوید »وقتی ثروت افراد بسیار زیاد می‌شود و حساسیت عمومی را بر می‌انگیزد، رژیم از نقاط ضعف آن‌ها استفاده کرده و نابودشان می‌کند.«

ثروت در ایران با دزدی یکی تلقی می‌شود. پورشه‌ها و مازارتی‌ها فراوانی که جوانان بیست و چند ساله پشت فرمانشان دیده می‌شوند، باعث شده مردم بپرسند ثروت ملی کجا رفته است.

بیژن زنگنه وزیر نفت کهنه کار ایران، کسی که پرونده زنجانی را برملا و عهد کرد تا پس نگرفتن »پول مردم «عقب نخواهد نشست، اصرار دارد که زنجانی شرکایی داشته است. وقتی فاینشنال تایمز از زنگنه پرسید چرا اسامی دیگر همدستان او را فاش نکرده گفت دولت با »نام بردن از زنجانی به اندازه کافی دردسر «برای خودش درست کرده است؛ این نشانه روشنی از نفوذ شرکای مورد ظن است.

رسول کوهپایه‌زاده، وکیل آقای زنجانی، هر گونه رابطه موکلش با سیاسیون را رد می‌کند: »موکل من نابغه‌ای در تجارت بین‌المللی و امور بانکی است و از سوی هیچ گروه سیاسی حمایت نمی‌شد. اگر او طی دو سال گذشته در زندان نبود بیش از دو میلیارد دلاری را که بدهکار است درآمد داشت.«

وکیل زنجانی می‌افزاید مبلغ مورد اختلاف در نظام بانکی جهانی است و تنها زمانی قابل انتقال است که تحریم‌ها برداشته شود. زنجانی خودش در دادگاه ادعا کرد ۲۲ میلیارد یورو وجه نقد دارد.

هیچ کس نمی‌داند چه تعداد میلیاردر در ایران زندگی می‌کنند. هیچ اسناد معتبری درباره ثروت افراد وجود ندارد و راه‌های بسیاری برای گریز از سیستم ناکارآمد مالیاتی در دسترس است.

یک تاجر با سابقه بخش خصوصی می‌گوید: «مبالغی نجومی در اختیار افراد است که هیچ کس در عمرش نشنیده است و روشن نیست منشاء این پول‌ها

کجاست.«

یک تاجر کهنه کار می‌گوید یکی از محافظان پیشین رییس جمهوری سابق ایران برای ورود یک برند مشهور ساعت سوئیسی به ایران ۳۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاشته است. او همچنین از یک کارآفرین دیگر حرف می‌زند که اغلب در سفر به اطراف جهان است و ساز و کاری هم در آمریکا و دیگر نقاط دارد، اما در محافل تجار مشهور ناشناخته است: »او ۱۵۰ ساعت مچی دارد که هر کدام بیشتر از ۱۰۰ هزار دلار ارزش دارد. من همین اخیرا متوجه شدم که او مالک دو برج در تهران است که هر کدام ۳۰۰ آپارتمان به طور متوسط ۲۰۰ متری دارد. خود این برج‌ها به تنهایی از او یک میلیارد می‌سازد.«

افزایش بسیار زیاد بهای ملک طی چند دهه گذشته موجب پیدایش میلیاردرهای بسیاری شده است. به گفته یک دوست خانوادگی، فردی ۶۷ ساله در شمال غربی تبریز دهه‌ها پیش املاکی را به ارث برد که او را به یک میلیاردر تبدیل کرده است. او هم زنی ناشناخته در میان مردم است: »او کسی است که ایرانی‌ها اصلا اسم او را نشنیده‌اند و ممکن است هرگز در طول زندگیشان اسم او را نشنوند.«

او به عنوان یک قمارباز حرفه‌ای ۴۹ میز قمار در زیرزمین عمارت بزرگش در تبریز داشت و طی ۱۵ سال گذشته هر شب میزبان به طور متوسط ۵۰ مه‌مان بوده است. او سال قبل برای درمان سرطان دخترش به آمریکا رفت. یک دوست خانوادگی او می‌گوید: »سال گذشته و در وسط تحریم‌ها، پس از باخت سنگین او در کازینوها، برایش ۳۰ میلیون دلار به آمریکا فرستادیم.«

تحلیلگران می‌گویند ده‌ها »میلیاردر ناشناخته «چون این‌ها، در تبریز و دیگر شهرهای بزرگ مانند مشهد و اصفهان زندگی می‌کنند و برای پرهیز از جلب توجه عمومی و فرار از مالیات دارایی خود را اعلام نمی‌کنند.

زنجانی در جریان دادگاهش اشاره کرد که تاجرانی ثروتمندتر از او هستند که از مصونیت حکومتی برخوردارند. او برای نمونه پرسید چرا نام کسی که به وزارت نفت ۵ میلیارد دلار بدهکار است را فاش نمی‌کنند. وزیر نفت پاسخ داد آن پول جای مطمئنی است.

روشن نیست این دفاع و تبلیغ شخصی به زنجانی برای فرار از حکم اعدام کمک خواهد کرد یا خیر. مه آفرید خسروی، تاجر درگیر در پرونده فساد مالی ۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلاری، اعدام شد.

زنجانی با جسارت خطاب به دادگاه گفت: »به خاطر همین همکاری‌ها (با وزارت نفت) شرکت‌های من از سوی اتحادیه اروپا و خزانه‌داری آمریکا تحریم شد. من یک نخبه اقتصادی هستم... ما را از اعدام می‌ترسانند. من جانم را سالهاست که برای خدا و کشورم نثار کردم و از هیچ چیز نمی‌ترسم.«

سرگذشت مسعود جعفر آبادی نخبه سایبری رهبری!

مسعود جعفرآبادی در سال ۱۳۹۱ در شعبه۱۲ در دیوان عالی کشور به اعدام درجه یك محکوم شده و در همان زمان توسط سپاه سایبری به عنوان هك، تمام دزدی های که متعلق به سپاه بوده را به او نسبت دادند.

وی در اسفندماه ۱۳۹۱ به حکمش اعتراض نمود و درکمسیون ماده۱۸ (اعاده دادرسی) با لابی بالا و خرج سنگین مسئله را حل نمود گفته می شود نتیجه دادرسی هم اکنون نیز در مرحله دادسرا است.

جعفر آبادی در رشته امنیت شبکه در دانشگاه پلی تکنیک(امیرکبیر) ترم ۲ کارشناسی ارشد درس خوانده

وی در ۱۵ سالگی وارد دانشگاه شد و یکی از نخبگان در رشته خود بود.

او جز مشاورین سایبری رهبری بود، در سال ۸۸ مدیر مشاورین سایبری شد، و همچنین از معاونت باب رایانه بنیاد ملی نخبگان نیز بود.

گفته می شود پرونده مسعود جعفر آبادی باتوجه به اتفاقات سال ۸۸ و بازداشت وی داری ۱۳ قرار است.که زندان رجایی شهر به علت داشتن دستور از سوی اژه ای از ارائه کامل آن و درج اطلاعات صحیح خودداری می کند.

وی در سال ۱۳۸۵ در هجدهمین نشست، کنگره و بررسی پژوهش های کشورهای آسیایی در ژاپن شهر توکیو به مقام اول در زمینه رایانه و فناوری های وابسته دست یافته و بعد از آن به ایران بازگردیده است و با خامنه ای بنا به شرایط موجود دیدار کرده بود.

وی در سال ۱۳۸۷به سیزدهمین جشنواره بین المللی الکامپ آلمان راه پیدا کرد و در همان جا حائز مقام دوم شد و خیلی از مسائل سایبری ایران به وی سپرده شد. تا اینکه در جنبش ۸۸ از وی درخواست کردند تا در اتاق رصد ماهواره ای وزارت کشور جهت رصد دوربین ماهواره ای مدیریت را بر عهده بگیرد اما بعد از مشورت با بهزاد نبوی شرایط را قابل قبول ندانست.

بعد از بهانه گیری، سپاه با وعده های دروغین و ادعاهای کذب شروع به پرونده سازی در مورد او نمود، تا اینکه در سال ۹۱ با پافشاری سپاه حکم اعدام وی موافقت و به تاییدرسید تا اینکه توانست پرونده را برای دادگاه ارسال اما با نقض تحقیقات مواجه و دوباره برای بازپرس شعبه دوم دادسرای شهید مقدس اوین ارسال شد.

مسعود جعفر آبادی بعد از ۲ سال و ٤ ماه انفرادی به هیچ چیز اعتراف نکرد و همه ادعاهای دروغین سپاه را رد کرد تا اینکه در سال گذشته به دستور حفاظت و اطلاعات قوه قضاییه به زندان رجایی شهر منتقل شد.

گفته می شود فیلم هوش سیاه بنا بر تخریب وی ساخته شده و همچنین انچه ذکر شد تنها ۵ قرار از ۱۳ قرار وی است.

منبع:
زندان رجایی شهر

مسعود جعفر آبادی یکی از نخبگان دانشگاه پلی تکنیک

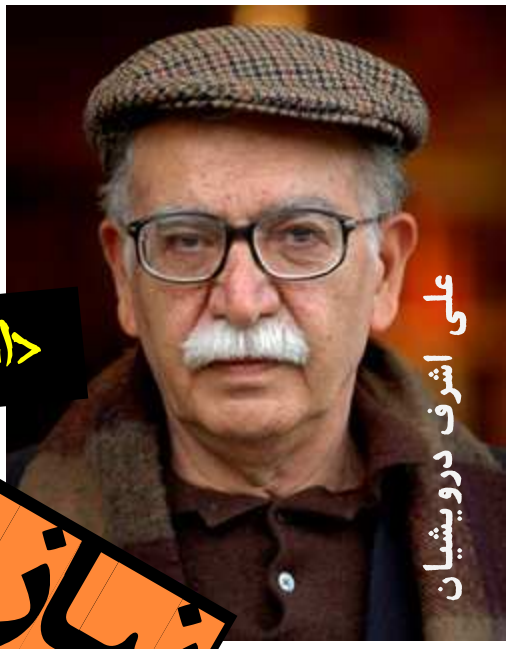

داستان

نیازعلی ندارد

نیاز علی ندارد

:نیازعلی ندارد
-حاضر.
اول بار که دیدمش کنار ناودان مدرسه نشسته بود.سرفه اش گرفت. تک سرفه ها به سختی تکانش می داد. خون کم رنگی بالا آورد. دهان را با استین کت نخ نمایش پاک کرد. شتابان به کلاس رفت و روی نیمکت اول نشست.
کلاس
دوم
بـــود.
کوچک بود و ریزه؛ با رنگ مهتابی. رگ گردنش از زیر پوست پیدا بود و تک تک مثل آدم تب دار می زد.
مدادش را با نخ به سوراخ دکمه ی کتش بسته بود. وقتی که چیز می نوشت چون نخ کوتاه بود، شکمش را جلو می آورد.
مثل این که به جای مداد، تن خودش را روی کاغذ می کشید. وقتی که مشقش را می گرفتم، دست هایش می لرزید. کاغذهای مشقش را از میان زباله دان مدرسه پیدا می کرد. مشقش را که خط می زدم، احساس می کردم که روی زندگیش خط می کشم. ظهرها به خانه نمی رفت. اصلا بیش تر بچه ها به خانه نمی رفتند.نان شب مانده شان را همان جا کنار دیوار کاهگلی مدرسه می خوردند. او هم نان ظهرش را در جیب داشت. کفش لاستیکی روی مچ پایش خط قرمز بدرنگی کشیده بود و اثر زخمی به جا گذاشته بود. درس هایش را خوب می خواند. زودتر از دیگران رو به راه شده بود. می تواستن خط هایی درشت روزنامه ها را خوببخواند.
یک روز در حالی که همه ساکت بودیم، خش خش روزنامه ای که به جای شیشه روی پنجره زده بودیم، توجه بچه ها را جلب کرد. به نیازعلی گفتم:
"نیازعلی می توانی روزنامه را بخوانی؟ها، اگر گفتی چه نوشته؟"
پس از کمی سرخ شدن و من من کردن، شروع کرد به خواندن:" آقا، نوشته کت..."
-آفرین، درسته، بخوان، خب.
-آقا، دویست و پنجاه هـ هـ هزارتومانی.
-آفرین، آفرین. خیلی خوبه. ادامه بده.
-آقا، درتهران حـ حـ حراج شد.
نفسی تازه کرد. رو کرد به من و گفت:
-آقا چه درشت و خوب نوشته!!
گفتم:
"آری، نیازعلی، توی روزنامه ها این روزها چیزهای درشت خوب می نویسند."
-نیازعلی ندارد.
-حاضر.
شناسنامه اش "ندارد" بود. در کلاس من خیلی از بچه ها شناسنامه شان"ندارد" بود. وقتی که اسمش را می خواندم، تکان سختی می خورد.

با خجالت، در حالی که مداد و نخ را پنهان می کرد تا آن را نبینیم، با جیغ کوتاهی می گفت:"حاضر." و در این حال صدایش شبیه جوجه کلاغی بود که در مشت فشارش بدهی.
تنها وسیله ی بازی او توپی بود که با کاغذهای سیاه مجاله شده درست کرده بود و مقداری نخ دورش پیچیده بود.
وقتی که بچه ها بازی می کردند، او کنار دیواری می نشست و توپش را در دست می فشرد. اسمان را تماشا می کرد و با حسرت به بازی بچه ها خیره می شد. هر وقت بازی میکرد، سرفه اش می گرفت و خون بالا می آورد.
دلم میخواست بیش تر با او حرف بزنم. یک روز که روی پله های مدرسه نشسته بودم، آهسته آمد و کنار پله ها نشست. توپ کاغذی در دستش بود. زانوهای چرکش از میان پارگی شلوار پیدا بود. پرسیدم:
"نیازعلی، خانه تان کجاست؟"
-پشت قلعه، آقا.
-اسم پدرت چیه؟!
-ریش چرمی، آقا.
-چه کاره س؟
-هیچی، آقا. خیلی پیره، نشسته توی خانه وکتاب دعا می خوانه، آقا.
مادرت چه می کند؟
-بی کار شد، آقا. دیروز دندان های جلوش افتاد و بیکار شد.
خوب که جویا شدم، معلوم شد که مادرش برای مش باقر، تاجر خشکبار ده، کار می کرده. کارش خندان کردن پسته بوده. پسته های دهان بسته را با دندان باز می کرده. روزی بیست و پنج ریال هم می گرفته. پس از سال ها کار، دندان هایش ریخته و بی کار شده.
برادر برگش که خاک بردار بوده، دو سال پیش، پس از برگشتن از سربازی، موقع کار زیر آوار مانده و آن ها را تنها گذاشته بود.
زمستان آمد. بچه ها از دهات دور می آمدند. وقتی که می رسیدند، به آدم های یخی شباهت داشتند. دور مژه ها و ابروها و سوراخ بینی شان یخ زده بود. مژه هایشان را که به هم می زدند، چق چق صدا می کرد. مثل این که دو تکه شیشه را به هم بزنی. می نشستند کنار بخاری هیزمی و از بینی شان تکه های یخ را می کنند. آن ها که پشت لبشان سبز شده بود و در کلاس های بالاتر بودند، سبیل های یخی بزرگی پشت لبشان درست می شد. گیوه ها را به بخاری می چسباندند. بوی لاستیک سوخته و بوی تند عرق پا در هوا پخش می شد. از دور گیوه ها و کفش های لاستیکی شان آب می چکید و اطراف بخاری را تر می کرد.
اتاقم کنار کلاس درس بود. هر روز صبح از میان پنجره، بچه ها را می دیدم که به مدرسه می آمدند. نیازعلی مثل پرنده ای که نخی به پایش بسته باشند، خودش را به مدرسه می کشید. بین درس هایمان بعضی وقت ها هم م یگفتم که هرکس خواب جالبی دیده، تعریف کند. یک روز نوبت نیازعلی رسید. ابتدا خودداری کرد. ولی بعد آمد. در حالی که سرخی بیمارگونه ای به صورتش دویده بود و صدایش می لرزید، تعریف کرد:
"خواب دیدم شدم ملوچ[۱]. هی پریدم. از پشت بام توی حیاط پریدم. از حیاط روی طاقچه پریدم. بابام گفت: ای داد و بیداد، بچه مان شد ملوچ. من دیدم که بابام هم خودش شد ملوچ و رفت نشست روی کتاب دعایش. مادرم اول خندید. بعد گریه کرد.یک مرتبه اژدهای بزرگی آمد آمد توی خانه. مادرم تا اژدها را دید گفت: وای وای خدایا مش باقر آمد! زود زود از میان دامانش پسته درآورد و خندان کرد. دیدم که مادرم دندان ندارد و خون از دهنش می آید. خواستم بروم و چشم اژدها را درآورم، یکی از پسته ها خندید و گفت: درآوردن چشم اژدها فایده ای نداره. ما الان کاری می کنیم که از غصه بترکد. همه ی پسته ها خندیدند و بعد با هم دهانشان را بستند. اژدها رفت توی انبار پسته و دید که همه ی پسته ها دهانشان بسته شده. اژدها با خشم گفت: ای پسته ها، الان پدرتان را در می آورم. رفت و یک چماق بزرگ برداشت تا به سر پسته ها بکوبد. زیرپایش پر از دندان بود. پایش از روی دندان ها سرید و با سر به زمین خورد. از این کار اژدها همه ی پسته ها خندیدند و دهانشان باز شد. مش باقر خوشحال شد؛ ولی پسته ها به هم گفتند: بچه ها بیایید دیگر نخندیم. اژدها برای خنداندنآن ها کارهای خنده دار می کرد. گردنش را دراز می کرد تا می رسید به آسمان و ستاره ها را می خورد. پشتک می زد. چشم هایش را قیچ[۲] می کرد و ستاره ها را از گوشش در می آورد.
من خنده ام گرفت. به صدای خنده ی من اژدها برگشت.مرا دید و گفت: پس همه ی این کارها زیر سر توست. یک مرتبه به من حمله کرد. خواستم از پنجره فرار کنم. پنجره تنگ شد و تنگ شد. یکی از پسته ها که آن جا نزدیک من بود، گفت: بیا بنشین روی من تا فرار کنیم. پسته شد مثل بالون[۲] من هم رویش نشستم. بالون مرا از سوراخ بخاری برد و برد تا رسیدیم به آسمان. دلم می خواست من هم یک ستاره ی قشنگ برای مادرم بردارم تا به گردنش بیندازد؛ ولی یک دفعه پایم سرید و با سر آمدم پایین. آمدم و آمدم. از دور دیدم که بابام دارد کاهگل برای پشت بام درست می کند. با سر افتادم میان کاهگل و یه هو از چا پریدم. دیدم که از سقف اتاق روی سرم چکه می ریزد."
همه ی بچه ها خندیدند و برایش کف زدند. وقتی که رفت بنشیند، مثل جوجه اردکی بود که به طرف لانه اش بدود.زمستان آن سال از سال های پیش سردتر شده بود. پنجره ها را با روزنامه و مقوا خوب پوشانده بودیم.یک روز صبح حاضر و غایب می کردیم:
"نیازعلی ندارد."
چند نفر از بچه ها آهسته گفتند:
"غایب."
تکان خوردم. جایش خالی بود. غم ناآشنایی در صورت بچه ها دیده یم شد. همه سرشان را زیر انداخته بودند. از اکبر، مبصر کلاس، علت را پرسیدم. گفت:
"آقا،دیروز غروب مرد. از سرما، آقا. خون از گلوش آمد و مرد. هی می گفت: ستاره می خوام، ستاره می خوام. یک ستاره ی قشنگ برای ننه م."
بچه ها ساکت بودند. باد روزنامه ی روی پنجره یکلاس را تکان می داد و زمزمه ای به گوش می رسید. مثل این که "نیازعلی" از راه دور قصه م یگفت، یا خواب هایش را تعریف می کرد. صدایش، وقتی که روزنامه را می خواند، در گوشم بود.
لکه ابر سیاهی روی دل اسمان نشسته بود. همه ساکت بودیم. چشمم افتاد به روزنامه ی تازه روی پنجره. با خط درشت نوشته بود:
"بهداشت برای همه."

نقش هیرمند در روابط سیاسی ایران و افغانستان

برگرفته از تارنمای پژوهشگاه علوم انسانی دانشگاه اصفهان

رود هیرمند همواره علت اصلی اختلافات میان ایران و افغانستان بوده است. در دوره حکومت قاجاریه در ایران، دولت استعمارگر انگلیس با استفاده از ضعف حکومت وقت ایران و برای جلب توجه حکومت افغانستان (به علت نزدیکی به هندوستان) اقدام به عقد قراردادهای مرزی چون گلداسمیت، ماکماهون، 1317، 1330(کمیسیون دلتای رود هیرمند) و قرارداد 1351 کرد که طی آن بخش‌هایی از خاک ایران جدا و به افغانستان منضم شده است.

رود هیرمند همواره مهم‌ترین مساله در عقد قراردادها بوده است. انگلستان نیز به عنوان میانجیگر بین ایران و افغانستان همواره سعی براین داشته که نقطه تلاقی منافع 2 کشور را بدون راه‌حل باقی گذاشته تا همیشه میان 2 کشور درگیری وجود داشته باشد.

در این قراردادها علاوه بر مرزبندی بین ایران و افغانستان، آب رود هیرمند نیز تقسیم‌بندی شده **اما با مداخله دولت انگلستان حتی گاهی از کل سهم آب رود هیرمند تنها یک‌سوم به ایران تعلق می‌گرفته و دوسوم دیگر را افغانستان تصاحب می‌کرده که این امر موجب خشکسالی‌های شدید 1350ـ1349 و 81 ـ 1380 در سیستان و بلوچستان بوده است.**

این مساله باعث رواج پدیده مهاجرت شده به طوری که بسیاری از ساکنان سیستان و بلوچستان به واسطه بروز مشکلات ناشی از خشکسالی، به مناطق شمالی از جمله گنبد و گرگان مهاجرت کرده‌اند که خود این مساله در ایجاد تنش‌های قومی میان مناطق مهاجرپذیر و مهاجران نقش داشته است.

بنابر آخرین قرارداد منعقد شده بین دو کشور (یعنی قرارداد 1351) »حقابه« ایران برابر 26 مترمکعب در ثانیه در نظر گرفته شد و مقرر گردید تاسیساتی با توافق دو کشور روی رودخانه احداث شود و افغانستان تامین حقابه ایران را تضمین کند. این قرارداد با یک معاهده در خصوص آب هیرمند و 2پروتکل در تاریخ 22 اسفند 1351 توافق شد و به امضای طرفین رسید.

از معاهده 1351 به بعد بر اثر کودتاهای پی در پی افغانستان، اقداماتی که گویای نظر دولت‌های بعد افغانستان در این مساله باشد، مشهود نبوده است. در دوره طالبان مسیر رود هیرمند روی ایران بسته شده و با وجود تغییرات ژئوپولتیک در منطقه و تغییر حکومت در افغانستان همچنان بسته نگه داشته شده و این در حالی است که منطقه سیستان ایران برای چندین سال متوالی با کمبود شدید منابع آب و وضعیت خشکسالی روبه‌روست.

طی مذاکراتی که بین مقامات 2 کشور در سال‌های اخیر صورت گرفته، دولت ایران خواستار اجرای دوباره قرارداد سال 1351 است که بدرستی از سوی مقامات کشور افغانستان اجرا نمی‌شود و عملاً دولت ایران حتی به حقوق مندرج در این معاهده نیز دست نمی‌یابد؛ درحالی که حجم آب پشت سد کجکی (سدی که روی رود هیرمند در افغانستان بسته شده) حدود 5/1 تا 5/2 میلیارد مترمکعب تخمین زده می‌شود.

دولت افغانستان طی 50 سال اخیر با یاری شرکت‌های آمریکایی سدها و کانال‌هایی را بدون توجه به معاهدات بین طرفین روی رود هیرمند و شاخه‌های آن احداث کرده است که حتی می‌توان گفت زیست‌بوم سیستان را دگرگون کرده، به طوری که در 50 سال اخیر 5 تا 6 خشکسالی شدید بر سیستان وارد شده است. بر اثر آن دریاچه‌هامون خشکیده و زیست و مراتع پیرامون با خطر جدی روبه‌رو شده است. پیامد این خشکسالی‌ها مهاجرت و ترک خانه و کاشانه شمار قابل توجهی از جمعیت منطقه در سال 1350 بوده است.

آنچه به نظرتان می‌رسد سندی از اسناد وزارت امور خارجه ایران است که در سال 1302 در مورد مساله رود هیرمند به سفارت ایران در کابل نوشته شده است. سندی که در پی می‌آید، گزارشی است از معظم‌الملک، مسوول اداره اوّل سیاسی وزارت خارجه و عضو کمیسیون سرحدی ایران و روس در خراسان که در سال 1302 به سفارت ایران در کابل فرستاده است. این گزارش پس از مطالعه لایحه مربوط به خط سرحدی ایران و افغانستان و تقسیم آب رود هیرمند توسط معظم‌الملک نوشته شده و ابهامات و ایرادات موجود در آن لایحه را توضیح داده است. این سند از طرفی چشم‌انداز روابط ایران و افغانستان در آن تاریخ، وضعیت حقابه ایرانیان از رود هیرمند، نارضایتی سیاستمداران از این تصمیم، دخالت‌های انگلیس در تعیین سرنوشت کشورها و اشاره‌گر اختلافات دیگری نظیر مسأله میرجاوه، حدود بلوچستان و صحرای ترکمان است.

این سند از مجموعه اسناد شخصی سید صادق حسینی اشکوری انتخاب شده که اکنون در قم، در مؤسسه تاریخ علم و فرهنگ نگهداری می‌شود.

4 نمونه (5)
به تاریخ 11 برج عقرب سنه... ئیل 1302
نمره 10102 ضمیمه
(نشان شیر و خورشید)
وزارت امور خارجه
اداره اوّل سیاسی
دایره...

سفارت دولت علیّه ایران مقیم کابل

پس از وصول لایحه مورخه پنجم برج اسد نمره 176 راجع به خط سرحدی ایران و افغانستان و تقسیم آب رود هیرمند، شرحی به آقای معظم‌الملک که فعلاً عضو کمیسیون سرحدی ایران و روس در خراسان هستند، نوشته شد که به اتفاق آقای میرزاعبدالرزاق خان سرتیپ مهندس اطلاعات خود را می‌نویسند.

بتازگی جوابی از ایشان رسیده است که سواد آن برای استحضار آن سفارت محترمه لفاً ارسال می‌شود راجع به حدود هشتادان که می‌گویند از طرف افاغنه تجاوزی شده است، راپرت جامعی بعد ارسال می‌شود.

مسأله میرجاوه که از حدود بلوچستان است، البته از موضوع مذاکره آن سفارت محترمه خارج است. تجاوزاتی که از طرف بلوچستان انگلیس در آنجا شده است، وزارت خارجه در تحت مطالعه دولت گذاشته است.

نمره 397
20 قوس 1302
[امضاء]
[سجع مهر بیضوی:] وزارت خارجه
(نشان شیر و خورشید)
وزارت امور خارجه
اداره اوّل سیاسی
سواد راپرت معظم الملک
مورخه...
نمره ...

/1/ وزارت جلیله امور خارجه دامت شوکته

مرقومه مبارک 21 سنبله 1302 نمره 13945 به انضمام مشروحه آقای اعتلاء الملک وزیر مختار ایران مقیم کابل زیارت گردید. در جمله اوّل مشروحه آقای اعتلاء الملک مرقوم داشته‌اند که از راپرت دفتر وزارت خارجه مفهوم می‌شود که دولت علیّه ایران خط پیشنهادی کلدسمت را قبول فرموده و از کوه ملک سیاه تا بند کوهک از نمره 1 الی نمره 51 موافق نقشه ترسیمی آقای یمین نظام و کلنل ماکماهون در نقاط سرحدی نصب علائم گردیده و بنابراین از کودرزه و اراضی زمرود و طوقو که یک قسمت عمده سیستان است، صرف نظر فرموده‌اند، اجازه خواسته‌اند که دولت افغان را از تذکار آن قرین امتنان فرمایند.

عطف توجه آن وزارت جلیله را به تاریخ این قسمت قلب و تذکراً جسارت می‌نماید در آوان 1314 و 1315 که مرحوم موقّرالدوله جنرال قونسول بمبئی بود، راپرتی به وزارت خارجه رسید که در جراید هندوستان درج شده است.

دولت انگلیس می‌خواهد برای امتداد راهی از شالکوت به طرف سیستان و خراسان که از طریق طوقو خواهد گذشت به هر قیمتی که باشد محل مزبور را از ایران تحصیل نماید. در سنه 1319 و 1320 که تأسیس کارگذاری سیستان شده بود، اختلافی در قطعه زمینی موسوم به نیزار فی ما بین افغان و ایران حاصل شد که کارگزار آنجا با آخوندزاده، حاکم چخانسوز افغان داخل مذاکره شده تقریباً به تنصیف می‌خواستند خاتمه دهند، سابقه مفصل آن در دفتر موجود است.

دولت انگلیس بر طبق عهدنامه پاریس به عنوان حکمیت، کلنل ماکماهون را با جمعیت کثیری به سیستان مأمور و از طرف ایران آقای یمین نظام که حالیه سردار مقتدر هستند، مأمور سیستان گردیدند. نقشه ترسیم و نصب علامت شده از ملک سیاه تا بند کوهک به طور مستقیم خط سرحد تعیین گردید. این سرتیپ را قبلاً کلدسمت پیشنهاد نموده و در کتاب خود که در لندن به طبع رسیده است، درج نموده بود، ولی به توسط کلنل ماکماهون عملی گردید.

بدیهی است قبولی دولت ایران اجباری بوده، نه اختیاری.

حالیه از نقطه اسلامیت و هیات جامعه و رعایت قوانین شریعت احمدی دولت افغان اگر بخواهد فواید اتحاد و کلمه اسلامیت را در نظر بگیرد و راضی به تجدید نظری شود و بالاخره اراضی مغصوبه که از سیستان عالماً غصب نموده مسترد دارد، به قوانین مذهبی و دیانتی خود عمل نموده، خدا [را] راضی و پیغمبر را خشنود /2/ خواهند نمود و سیاستی را تعقیب می‌نمایند که روح اسلام را تقویت و خاطر مسلمین دنیا را خرسند خواهند فرمود و از این قسم حق گذاری ایجاب اتحاد اسلامی را فراهم نموده که فواید آن بی‌شمار است. و اگر راضی به تجدید نظری نشوند، البته مادامی که اراضی مغصوبه را در ید تصرف دارند، شرعاً غاصب شمرده خواهند بود، مگر این‌که دولت علیه از این حق صرف نظر نموده، مالکیت افغانستان را در اراضی مزبوره تصدیق فرمایند.

راجع به حقابه دولت علیه ایران از رود هیرمند آقای اعتلاء الملک مرقوم داشته‌اند که از رودهای بین‌المللی و رودخانه‌های ملی در کتب حقوق بین‌المللی اشارتی هست، ولی تمام آن اشارات در باب حقوق کشتیرانی است و نمی‌دانم رودخانه که سرچشمه آن در مملکت دیگر واقع و آب آن به مملکت دیگر می‌رود آیا دولت صاحب منبع می‌تواند آب را جلوگیری کرده و به دولت ثانی نرساند و مثل آن را به آبهای لدوین و ذاب سفلی و غیره زده که به قزوین بیاورند و آن را هم به موازین شرعیه به قانون الاعلی فی الاعلی [کذا] صحیح دانسته اما به موجب قوانین بین المللی این چنین امری را تردید کرده و دستور خواسته‌اند اولاً با اصول جاریه دنیا و قوانین بین المللی و طبیعی که اساس آن بر عادت و سابقه است عموماً و موافق قوانین اسلامی خصوصاً دولتی که منابع آب مشترک در خاک او باشد و دولت یا فردی حقابه یا حقی داشته باشد قبل از تقسیم و اداء حقوق اشتراکی که غیر از او نیست تصرفاتی نماید؛ زیرا آزادی او تا وقتی است که به حقوق دیگران تجاوزی نکرده باشد.

دولت افغان در موقع تقسیم آب به طور تنصیف که حقاً عدلاً باید اجرا شود؛ زیرا که بستر رودخانه در قسمتی خط سرحد واقع شده و طرفین بالمناصفه حق دارند بهره‌مند شوند و طریق دیگری نمی‌توانند اتخاذ نمایند. ولی دولت افغان لازم است حقاً تعهد نماید که از منبع هیرمند که از کوه بابا بیست فرسخی کابل جاری است تا محل تقسیم آن که در سرحد خواهد بود، به زراعت‌گاه‌های فعلی توسعه داده نشود و قراء قصبات جدیدی احداث ننمایند؛ زیرا که بر خلاف آن سبب تضییع حقوق دیگران خواهد گردید.

و به موجب مفاد لا ضرر و لا ضرار قوانین اسلامی وطبیعی به او حق نمی‌دهند و هر اقدامی را که بر خلاف آن بنماید، مشروع خواهد [کذا] بود. در این صورت الاعلی فی الاعلی [کذا] در این موضوع مورد ندارد.و البته در موقع تقسیم آب و نوشتن پروتکل این نکته کاملاً باید رعایت شود که در موقع کمی آب و سیلاب تنصیف شود.

و نیز فرض کرده‌اند که آب را تنصیف نمودند، مقسم در کجا باشد کوه بابا و جای دیگر. این فرض به نظر فدوی مورد ندارد؛ زیرا که کوه بابا کابل بیست فرسخ فاصله دارد و از منبع الی خط سرحد 130 فرسخ مسافت است، چگونه دولت افغان راضی می‌شود که در امتداد این مسافت حق تفتیش به دولت ایران در داخله مملکت خود بدهد. در صورت رضایت افغان، دولت ایران با چه قوه یکصد و سی فرسخ را تفتیش خواهد نمود و آب سهمی خود را جاری می‌نماید. بعلاوه با فاصله‌های مختلف رودخانه‌های متعدد از قبیل ارغنداب ورجارود و ترنک و کوشک نخود و... داخل هیرمند اصلی شده به سرحد می‌رسد و هرگز مصلحت دولت ایران اقتضای این امر را نمی‌نماید که در منبع تقسیم شود.بدیهی است با قید شرط تعهدی که در فوق عرض شده مقسم با توافق نظر مهندسین طرفین، در قرب سرحد باید بسته شود.

دولت ایران در این آب حق ثابت و سابقه مفصل دارد و این حق شامل از سرچشمه تا محل تقسیم خواهد بود.

درخصوص حدود هشتادان و نقشه مالکین و تجاوز افاغنه به خاک مقدس ایران، دیر زمانی است که با مراجعه به دوسیه‌های سنواتی موسی‌آباد و خوشابه و غیره که در دفتر وزارت خارجه مضبوط است، مطرح است در صورت تعیین کمیسیون به سیستان ممکن است به حدود خاف و هشتادان هم امعان نظری شود که به کلی ما بین دو دولت مسلم رفع اختلاف گردد.

آقای اعتلاءالملک مرقوم داشته‌اند اسم میرجاوه در نقشه جات ندیده‌اند. تصور می‌رود فقط به نقشه سیستان و هشتادان مراجعه فرموده باشند. میرجاوه در قسمت بلوچستان ایران است، بعلاوه سند مخصوص هم در دفتر / 3 / وزارت خارجه مربوط به میرجاوه دارد و به طوری که شنیده می‌شود تجاوزاتی هم جدیداً شده است. لازم است در موقع مقتضی نواقل حدود بلوچستان را هم تکمیل و نقشه‌برداری و نصب علامت شود، از این قسم تجاوزاتی که هر ساله وزارت خارجه را دچار زحمت می‌نماید جلوگیری شود.چه مناسب و به موقع بود که اگر اولیای وزارت داخله برای حکومت بلوچستان و صحرای ترکمان حکام صحیحی را در نظر گرفته و به محل‌های مذکوره گسیل می‌فرمودند که اقلاً از اوضاع آنجا مرکز را مستحضر و اهالی و ساکنین را هم به مراحم دولت مستظهر و امیدوار می‌گردانیدند.

زیاده عرضی ندارد

معظم‌الملک

سواد مطابق اصل است

[سجع مهر:] وزارت امور خارجه

اداره اوّل سیاسی

ONE NEXT WAR WILL BE FOUGHT OVER WATER

نویسنده: محمد مجتهد شبستری

اگر «داعِش» از فقیهان بپرسد

1- جنایت‌های وحشیانه و بی سابقه گروه »داعِش «بدون تردید و صد در صد محکوم است. ادامه موجودیت این گروه نه تنها برای تمامیت ارضی کشورهای منطقه و صلح خاورمیانه بلکه صلح تمام جهان خطرناک است. قطعاً باید شریان‌های گوناگون حیات این گروه قطع شود تا آن‌ها از صفحه روزگار ناپدید شوند.

2- اما! اما اگر خلیفه داعش »ابوبکر بغدادی «که خود را مسلمان ناب و مجری شریعت اسلام می‌نامد از فقیهان رسمی جهان اسلام بپرسد: فرق مبنایی و تئوریک شما با من در بیان شریعت اسلامی در کجاست که این همه مرا لعن و نفرین می‌کنند؟ این فقیهان چه پاسخی به او خواهند داد؟!

3- هیچ کس به اندازه »ابن تیمیه 661) «تا 728 قمری) در بیان عقائد و فتواهای فقهی سلفیه که گروه »داعش «و مانند آن، خود را دنبالهٔ آنان می‌دانند موفق نبوده است. او در مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها که تحت عنوان »مجموع فتاوی «از وی در دست است مو را از ماست بیرون کشیده و تار و پود تفکر اعتقادی و فقهی سلفیه و مخالفان آنها را مفصلاً به نمایش گذاشته است. ابن تیمیه در آن مجموعه نشان داده که اختلاف بنیادین سلفیه با سایر مسلمانان در این است که آنها تفسیر متون نخستین اسلامی را چه در حوزه اعتقادات و چه در حوزه شریعت به هیچ وجه جایز نمی‌دانند و معتقدند که مسلمانان در همه عصرها همان گونه باید زندگی کنند که صحابه پیامبر آن گونه زندگی می کردند، در حالی که سایر گروه‌های مسلمان، به گونه‌ای تفسیر را جایز می‌شمارند و تا حدودی تحولات زندگی را می پذیرند.

4- حال اگر ابوبکر بغدادی به فقیهان رسمی بگوید شما هم در حوزهٔ شریعت اسلامی مثل ابن تیمیه و من عمل می‌کنید و می‌گوئید هیچ کدام از متن‌های مربوط به احکام شریعت را که در قرآن و حدیث آمده نباید تفسیر کرد و آنها را باید همان طور که در این متون بیان شده بدون هیچ تغییری صد در صد اجرا کرد، آنها چه پاسخی می‌دهند؟

5- آیا تفاوت مبنایی و تئوریک فقیهان رسمی با »داعش «تنها در حوزهٔ اعتقادات اسلامی است؟ یا این که تفاوت دیگری هم وجود دارد و آن این که فقیهان می‌گویند آقای بغدادی! شریعت الهی همان است که شما می‌گوئید ولی در عصر حاضر همهٔ آن را نمی‌توان

اجرا کرد؟!، یا این که می‌گویند آقای بغدادی! شما خیلی وحشیانه اجرای شریعت می‌کنید و این درست نیست؟!

6- موشکافی های دانش هرمنوتیک در سه قرن اخیر نشان داده که بر خلاف مدعای ابن تیمیه، احتراز از تفسیر متون، خود، گونه ای تفسیر است و مبنای تئوریک دارد. خطر عظیم داعش ها، القاعده ها، النصرة ها، طالبان ها در جهان حاضر از مبنای تئوریک تفسیر آنها برمی خیزد و نه از تفسیر نکردن آنها. آن مبنای تئوریک مشترک میان آنان و فقیهان رسمی این است که متون قرآن و حدیث حاوی یک سلسله نظام های ثابت و ابدی معرفتی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای همهٔ انسان ها در همهٔ عصرها می باشد که آن را »شریعت الهی« می نامند. این یک »پیش فهم «باطل در مقام تفسیر متون اسلامی است که همهٔ خطرها و خشونت های شدید و یا غیر شدید در جهان اسلام از آن بر می خیزد. صاحب این قلم از 20 سال پیش در نوشته ها و سخنرانی های خود این پیش فهم باطل را با روش های علمی نقد کرده است. من اکنون می پرسم آیا پیدایش القاعده ها، طالبان ها، النصرة ها، داعش ها و ... در جهان اسلام کافی نیست که چرت ما مسلمانان را پاره کند تا فقیهان را وادار سازیم آن پیش فهم باطل و خطر ساز را کنار بگذارند؟!

7- من به همهٔ فقیهان محترم که در حوزهٔ علمیه قم و نجف نشسته اند پیشنهاد می کنم (علاوه بر محکوم کردن سیاسی آن گروه ها که انجام داده اند) یک نشست جهانی از فقیهان اسلام در حوزهٔ قم یا نجف فرا بخوانند و یکبار برای همیشه آن پیش فهم مشترک باطل و خطر ساز را به وسیلهٔ موافقان و مخالفان آن به بحث و نقد جدی بگذارند و در این مقطع تاریخی حساس که حق موجودیت و حیات مسلمانان در جهان حاضر زیر سؤال رفته با تجدید نظر در مبانی خود اسلام و مسلمانان را نجات دهند. این یک خدمت تاریخی بسیار بزرگ به اسلام خواهد بود.این جانب به آنان یادآور می شوم که اگر کلیسای رسمی کاتولیک در دههٔ 1960 واتیکان 2 را تشکیل نمی داد و در پاره ای از مبانی خود تجدید نظر نمی کرد امروز بسیار نادم بود و این ندامت هیچ سودی نداشت.

منبع: سایت امروز

نگاهی کوتاه به

«تخم مرغ‌های شوم»

اثر بولگاکف

بابک کیانی

/

پرفیسور پرسکیف، مردی که تمام عمر خود را صرف تحقیق دربارهٔ جانوران کرده است، به گونهٔ تصادفی پی می‌برد که یک اشعهٔ خاص سبب رشد غیرمتعارف آمیب‌ها و تخم جانورانِ دوزیست می‌شود. پرفیسور تصمیم می‌گیرد تا تحقیقات مفصلی دربارهٔ امکان استفاده از این اشعه در رابطه با رشد و حیات حیوانات اهلی (مانند مرغ و...) انجام دهد، ولی درست در لحظاتی که تحقیقات وارد مراحل حساسِ خود شده است، ارگان‌های حکومت شوروی (که سعی دارند کوچک‌ترین مطلب را هم بدانند و همه‌چیز را تحت کنترلِ خود داشته باشند) وارد تحقیقات می‌شوند و با تصمیم‌گیری‌های عجولانه و غیرمنطقی خود (که بر خاسته از جهل و نادانی‌شان است) فاجعه‌یی بزرگ می‌آفرینند. قهرمان این داستان (پروفیسور پرسیکف)، یکی از امیدهای دانشِ روسیه است که قربانی مقاصد شوم و فرصت‌طلبانهٔ حکومت شده و از کشفیاتش سوءاستفاده می‌گردد.

خصوصیات حکومت‌های توتالیز و تمامیت‌خواه (که برای کنترل هر آنچه در معرض قدرت‌شان قرار دارد، از هیچ عملی روی‌گردان نیستند) و سازمان‌ها و ارگان‌های وابسته به این حکومت‌ها (که ترس از دشمن مجهول و اتمسفر مسمومِ این رژیم‌ها را به ارث می‌برند)، در جای جای رمان با زیبایی به تصویر کشیده شده است.

نویسنده با پناه بردن به ژانر ادبیات علمی ـ تخیلی و با زبان کنایه و استعاره که لازمهٔ بیان عقاید در یک فضای مختنق است، تصویری هولناک از وضعیت پیشرفت علم و دانش در سایهٔ حکومت‌های توتالیر را با طنزی تلخ و گزنده در پیش چشم خوانندگان به تصویر می‌کشد. رویدادهای این رمان که در سال ۱۹۲۴ نوشته شده، مربوط به آینده‌یی نزدیک یعنی سال ۱۹۲۸ است. مسکو، پایتخت اتحاد جماهیر شوروی (این وطن سوسیالیسم و کعبهٔ آمال کمونیست‌های سراسر دنیا) در درون خود و در ورای رنگ و لعاب‌ها، خبرها و اطلاعات حکومتی، تبلیغات جهانی و ... شهری کاملاً بورژوازی است و مانند تمام شهرهای بزرگ بورژوازی حتا حادثه‌یی مثل مرگ‌ومیر ناگهانی مرغ‌ها، ریتم عادی و یک‌نواخت زندگی مسکو را تغییر نمی‌دهد و در حیات مردم شهر (که مانند مردم کشورهای صنعتی و سرمایه‌داران گرفتار روزمره‌گی است) تحولی ایجاد نمی‌کند. روشن‌فکران روس که بر طبق وظیفهٔ اجتماعی مسوول نقد و بررسی جامعه و شناسایی دردهای آن و ارایهٔ راهکاری برای درمان این آسیب‌های اجتماعی

هستند، به سبب وابسته‌گی اقتصادی ـ ایدیو لوژیکی و تشکیلاتی خود به رژیم، تبدیل به بلندگوی تبلیغاتی حکومت شده‌اند و در رهبران جامعه در چنگال قدرت مطلقی که فسادی مطلق را به آنان تحمیل می‌کند، دست و پا می‌زنند. برخلاف بسیاری از سودجویان و حتا دانشمندانی که تسخیر طبیعت و دخالتِ انسان در آن را کار درست و لازمه می‌دانند، بولگاکف این امر را خطری جدی برای انسان و طبیعت تلقی می‌کند و در این رمان به بررسی پیامدهای ناگوارِ دخالتِ بشر در طبیعت می‌پردازد و در این راه هرچند میراث‌خوار نویسنده‌گان بزرگ پیش از خود (مانند گوگول یا داستایفسکی) است، اما سبکی خاص و منحصر به فرد دارد و از جسارتی بالا برای ترسیم نوع جدیدی از تخیل سود می‌برد. جنبه های مضحک شخصیت آدم‌ها و نقاط تاریک و زشت حکومت‌ها در دستان هنرمند نویسنده، تبدیل به خمیرمایه‌های قوی برای سازمان‌دهی منحصر به فرد شخصیت‌ها و فضای داستان می‌شود که البته اغلب با بزرگ‌نمایی همراه است و مجموعه‌یی ساختارشکن را در مقابل خواننده‌گان قرار می‌دهد و به این ترتیب است که سبک خاص نویسنده پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد، سبکی که منتقدان با نام سوریالیسم فلسفی از آن یاد می‌کنند! در همین رمان بولگاکف به خلق شخصیت‌هایی می‌پردازد که به عقیدهٔ منتقدان بعدها در اثر جاودانی و شهیرش (مرشد و مارگاریتا) بسط می‌یابند و شخصیت‌های مشهور کتاب را به دنیا می‌آورند. مثلاً مرشد، شکل بسط یافته و تکمیل شدهٔ پرفیسور پرسیکف است که مانند او قربانی ایدیولوژی خشک و مالیخولیایی حکومت شده است. همین‌طور در خلق شخصیت شیطان (پروفیسور ولند) می‌توان پی‌رنگ‌ها و رد پاهای کاراکتر «رک »را یافت.

سبک داستان همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، ژانر علمی تخیلی است، ولی فضای داستان کاملاً واقعی است و کوچه‌ها، شهرها، خیابان‌ها و ساختمان‌های آن در عالم خارج وجود دارند (مانند خیابان لوبیا نکا که سازمان مخوف امنیت داخلی شوروی «ک.گ.ب. » در آن واقع بود).

نوشته‌های بولگاکف، ساده و یک‌دست ولی قدرت بی‌چون‌وچرای انسان در پیروزی بر فلاکت و ایمان به چیره‌گیِ امید و زنده‌گی بر حماقت و زشتی و تکبر، از تک تکِ جملاتش خوانده می‌شود و انسان را برای دست‌یابی به این پیروزی بزرگ، بیش از پیش تحریک می‌کند.

نویسنده: میخاییل بولگاکف

نوشته‌های بولگاکف، ساده و یک‌دست است ولی قدرت بی‌چون‌وچرای انسان در پیروزی بر فلاکت و ایمان به چیره‌گیِ امید و زنده‌گی بر حماقت و زشتی و تکبر، از تک تکِ جملاتش خوانده می‌شود و انسان را برای دست‌یابی به این پیروزی بزرگ، بیش از پیش تحریک می‌کند.

خلق را تقلید‌شان برباد داد!

مهران موحد

آب موقعی که راکد و ساکن باشد و مدتی دراز در برکه‌یی باقی بماند، می‌گندد و خاصیت‌های اصلی خود را از دست می‌دهد و غیر قابل استفاده می‌شود و حتا در مواردی، کسی را که از آن استفاده می‌کند، به بیماری‌های مهلک و خطرناک گرفتار می‌سازد. زندگی انسان بر روی زمین هم چنین حکایتی دارد. وقتی در جامعه‌یی خلاقیت و ابتکار و ابداع و نوآوری وجود نداشته باشد و اندیشه‌ها و خردها به زنجیر کشیده شوند و آدم‌های صاحب خرد در تنگنا قرار داده شوند و تقلید و پیروی کورکورانه از گذشته‌گان به امری معمول مبدل شود، افراد چنین جامعه‌یی گرفتار شقاوت و بدبختی می‌شوند و زنده‌گی‌شان دچار تباهی و عفونت می‌شود.

جهان اسلام در سده‌های نخستِ تاریخ اسلام در دامان خود دانشمندانی را پرورش داد که «**علوم اجتهاد**» را می‌آموختند و سپس بدون هیچ خوف و هراسی، با سنجه‌هایی که در دست داشتند، سراغ قرآن و حدیث می‌رفتند و احکام شرعی را از این دو منبع تشریع به دست می‌آوردند و اگر حادثه‌یی پیش می‌آمد که در قرآن و حدیث پاسخی به آن داده نشده بود، از قیاس و عقل و دیگر بنیادهای فقهی کمک می‌خواستند تا پاسخی برای حادثهٔ مزبور پیدا کنند و بدین گونه می‌کوشیدند گره مشکلات جامعه را بگشایند و به پرسش‌های تازه، پاسخ‌های تازه ارایه کنند. در نیمه‌های سدهٔ چهارم هـ ق و در وضعیتی که خلافت عباسی گرفتار پیری و رنجوری شده بود و وحدت و یک‌پارچه‌گی خود را از دست داده بود، اتفاق ناگوار دیگری نیز رخ داد که ضربهٔ مهلکی بر پیکر جهان اسلام وارد کرد و فاجعه‌یی هولناک را به بار آورد. عده‌یی از آدم‌های سبک‌مغز و کم‌خرد به بهانهٔ این‌که برخی از افراد عوام‌فریبِ مدعی دانش و اجتهاد از نام »اجتهاد «سوء استفاده می‌کنند و هرج و مرج پدید می‌آورند و فتواهای جاهلانه صادر می‌کنند و مردم را دچار سردرگمی می‌سازند؛ فیصله کردند از این پس کسی حق ندارد خلاف مذاهب چهارگانه سخنی بزند و اظهار نظری کند چرا که دروازهٔ اجتهاد بسته شده و مذاهب فقهی هم منحصر در چهار مذهب‌است! این در حالی‌است که مجتهدان بزرگِ دیگری بوده‌اند که به مراتب نسبت به برخی از پیشوایان مذاهب چهارگانه فقیه‌تر و مجتهدتر بوده‌اند و آگاهی دینی آن‌ها بیشتر بوده است. تأسف‌آورتر این‌که هر قدر که زمان می‌گذشت، جمود و تعصب و دگم‌اندیشی ریشه‌دارتر می‌شد و سخن مجتهدانه و نو زدن، دشوارتر و پیروان تقلید و تعصب مذهبی، پرشمارتر. هنگامی که به تاریخ اندیشه و فقه اسلامی نگاهی می‌افگنیم، درمی‌یابیم که پس از بسته‌شدن دروازهٔ اجتهاد (هرچند حالا دیگر دروازهٔ اجتهاد بسته نیست، اما تا ما قد راست کنیم و غبار گذشتهٔ منحوس را از سر و روی خود پاک کنیم، سال‌های زیادی باید بگذرد، حال آن‌که کاروان تمدن بشری به سرعت برق و باد در حال حرکت است) علمای بسیار بسیار زبده و ورزیدهٔ ما از آن‌جا که مجال اندیشه‌ورزی را به روی خود بسته می‌دیده‌اند و از یک طرف، از عوام و از سوی دیگر، از رژیم‌های سیاسی می‌هراسیده‌اند، روی آورده‌اند به نوشتن کتاب در تأیید همان مذهبی که مردم می‌پسندیده‌اند و عمر خود را صرف تأیید مذهبی خاص کرده‌اند و سال‌ها زنده‌گی خود را وقف شرح و شرح شرح و حاشیه‌نویسی و تلخیص و تلخیص تلخیص و... کرده‌اند. در بسیاری از موردها، آن‌هایی که در تأیید مذهبی دیگر قلم می‌زده‌اند، خیلی عالم‌تر از صاحب مذهب بوده‌اند، ولی زمینه را برای پدید آوردن مذهبی جدید فراهم نمی‌دیده‌اند. از همین رو، دم فرو بسته‌اند و خودسانسوری کرده‌اند و استعداد خود را حرام کرده‌اند. برای این‌که بدانیم «بسته شدن دروازهٔ اجتهاد »چه پیامدهای ناگواری را بر مسلمانان تحمیل کرد و به چه مصایبی آن‌ها را گرفتار کرد، مثالی می‌زنیم از یک تن از دانشمندان درجه‌یکِ شبه‌قارهٔ هند که دانش و استعدادش را در پای «تقلید مذهبی »تباه ساخت. علامه عبدالحی لکهنوی (۱۲۶۴ – ۱۳۰۴ هـ ق)، علی‌الاطلاق یکی از برجسته‌ترین و زبده‌ترین و نویساترین فقیهان حنفی‌مذهب در شبه قارهٔ هند است. به شهادت آثاری که وی نوشته، ایشان در فقه و حدیث، تبحر و نبوغ خاصی داشته و از همگنانش یک سر و گردن، بالاتر بوده‌است. او در عمرِ نسبتاً کوتاهش دست به نوشتن آثار پرشماری زده‌است که برخی از آن‌ها آثاری ماندگار به شمار می‌روند.

جسارت اندیشیدن داشته باش . (کانت)

اما تنها عیبی که در کارهای عبدالحی لکهنوی/ لکنوی دیده می‌شود این‌است که از آن‌جایی که ایشان ـ مثل هزاران دانشمند مسلمان دیگر در طول تاریخ اسلام ـ در عصر جمود و انحطاط و تقلید می‌زیسته و حرف نو زدن را کاری دشوار می‌دانسته، مصلحت نمی‌دیده یا جسارت این را نداشته که بیرون از چارچوب مذهب حنفی، سخنی بزند و نظریه‌یی طرح کند. از همین رو، همهٔ آن همه استعداد و نبوغ و نویسایی‌اش، صرف بازنویسی حرف‌های دیگرانی که گاهی از نظر علمی، پایین‌مرتبه‌تر از او بوده‌اند شده‌است و اگر ابتکاری هم به خرج داده، در همین محدودهٔ تنگ فقه حنفی بوده‌است. گاهی با خود می‌اندیشم که در طی صدها سال از تاریخ ما، چه پرشمار از استعدادهای درجه‌یک به دلیل این‌که فرصت این را نیافتند که حرف خودشان را بزنند و مجبور شدند سخنان گذشته‌گان را تلقین و تکرار کنند، تباه شدند و هم به خود و هم به خلق‌الله هیچ بهره‌یی نرساندند. اگر شخصیت‌های اندیشه‌ورز ما می‌توانستند خارج از چارچوب‌های تحمیل‌شده سخن بزنند و مجبور به خودسانسوری نمی‌بودند، بدون شک وضعیت اندیشه‌گی در جهان اسلام، مثل حالا نمی‌بود و ما اکنون دچار قحطسال اندیشه نمی‌بودیم و ما هم توانایی این را داشتیم که در زمینهٔ اندیشه با دیگران رقابت کنیم و برای خود کسی باشیم. برای این‌که بدانید ما در چه وضعیتی در سده‌های گذشته (در عصر انحطاط و تقلید و تحجر) قرار داشته‌ایم، کافی‌است به فهرست ذیل از آثاری که از قلم عبدالحی لکنوی تراوش کرده‌است نظری بیندازید تا عمق فاجعه را به‌روشنی دریابید:

ـ أحكام السواك من السعايه
ـ إحكام القنطره فی أحكام البسمله
– إفاده الخير فی الاستياک بسواک الغير
– آكام النفائس بأداء الأذكار بلسان فارس
– الإفصاح عن شهاده المرأه فی الإرضاع
– الانصاف فی حكم الاعتكاف
– التحقيق العجيب فی التثويب
– الفلک الدوار فی رؤيه الهلال بالنهار
– الفلک المشحون فيما يتعلق بانتفاع المرتهن والمرهون
– القول الأشرف فی الفتح عن المصحف
– القول الجازم فی سقوط الحد بنكاح المحارم
– القول المنشور فی هلال خير الشهور
– الكلام الجليل فيما يتعلق بالمنديل
– الهسهسه بنقض الوضوء بالقهقهه
– إمام الكلام فی القراءه خلف الإمام
– تحفه الطلبه فی تحقيق مسح الرقبه
– تحفه النبلاء فی جماعه النساء
– تدوير الفلک فی حصول الجماعه بالجن والممرتجن
– ترويج الجنان بحكم شرب الدخان
– رفع الستر عن كيفيه إدخال الميت وتوجيهه إلى القبله فی القبر
– غايه المقال فيما يتعلق بالنعال
– ظفر الأنفال على حواشی غايه المقال

همان‌گونه که خواندید، رساله‌ها یا کتاب‌هایی که علامه عبدالحی لکنوی نوشته، دربارهٔ مسایلی چون »مسح گردن« و »قرائت در پشت امام« و »تثویب« و »نماز جماعت خواندن با پریان و فرشته‌گان« و »شکستن وضو با خندهٔ بلند« و »ذکر گفتن به زبان فارسی« و »مسواک زدن با استفاده از مسواک آدمی‌زاد دیگر« و »احکام استفاده از روپاک پس از وضو« و »احکام بسم‌الله« و »چه‌گونه‌گی رو به قبله گذاشتن مرده در گور« و... است.

نکتهٔ قابل توجه این‌که فقیهان ما در گذشته‌ها از آن‌جایی که نمی‌توانسته‌اند وارد «مناطق ممنوعه»شوند و برای نمونه، دربارهٔ مسایل سیاسی و استبداد حاکمان چیزی بنویسند یا بگویند، برای جبران این کمبود، تا دل‌تان بخواهد راجع به مسایل بی‌ارزش یا کم‌ارزش فقهی که ضرری به کسی نداشته، بحث‌ها پرداخته‌اند و مناظره‌ها دایر کرده‌اند. از همین رو، در فقه سنتی ما بسیار کم دربارهٔ اوضاع سیاسی و حاکم و حکومت سخن زده شده؛ اما چه قلم‌فرسایی‌هایی که در باب »خلال کردن ریش در وضو« و »شیوهٔ استنجا کردن در تابستان و زمستان« و از این قبیل بحث‌های ناسودمند، نشده‌است!

برخی از این موضوع‌ها به‌شدت بی‌ارزش‌اند و اصلاً پرداختن به آن‌ها روا نیست و پاره‌یی دیگر از این مسایل، نیازی به تألیف کتاب و رساله ندارند و چند جمله یا چند سطر می‌تواند وافی به مقصود باشد و ضرورتی ندارد با نوشتن کتاب‌ها و رساله‌ها راجع به این مسایل، خود را و مردم را به کارهای بی‌ارزش و ناسودمند سرگرم کنیم. ایشان که علامه بوده، مشغول ارتکاب چنین کارهایی بوده، معلوم نیست دیگرانی که چندان علامه نبوده‌اند، چه کارهایی می‌کرده‌اند! نکتهٔ قابل توجه این‌که فقیهان ما در گذشته‌ها از آن‌جایی که نمی‌توانسته‌اند وارد «مناطق ممنوعه »شوند و برای نمونه، دربارهٔ مسایل سیاسی و استبداد حاکمان چیزی بنویسند یا بگویند، برای جبران این کمبود، تا دل‌تان بخواهد راجع به مسایل بی‌ارزش یا کم‌ارزش فقهی که ضرری به کسی نداشته، بحث‌ها پرداخته‌اند و مناظره‌ها دایر کرده‌اند. از همین رو، در فقه سنتی ما بسیار کم دربارهٔ اوضاع سیاسی و حاکم و حکومت سخن زده شده؛ اما چه قلم‌فرسایی‌هایی که در باب »خلال کردن ریش در وضو« و »شیوهٔ استنجا کردن در تابستان و زمستان« و از این قبیل بحث‌های ناسودمند، نشده‌است! در چنین اوضاع و احوالی، آدم‌هایی پیدا می‌شوند که از »بازگشت به خویشتن« و احیای مذهب حنفی سخن می‌زنند. اگر »مذهب حنفی «همانی باشد که علامه عبدالحی لکهنوی می‌شناخته، ما نیازی به آن نداریم و خیلی هم خوشحال می‌شویم که از شرش رهایی یابیم. ما هرگز چنین »بازگشت به خویشتن«ی را قبول نداریم. آن »خویشتن «ارزانی صاحبانش باد! به هر حال، ما به شدت نیازمند بازنگری جدیِ میراث فقهی و فکری خود هستیم. ما باید گذشتهٔ خود را بی‌رحمانه نقد کنیم. بدون نقد گذشته وضع‌مان از این‌که هست بهتر نخواهد شد. به عنوان نخستین گام، ما باید به خود جرأت اندیشیدن را بدهیم و از شکستن تابوها هراسی به دل راه ندهیم و اندیشیدن را گناه و عملی شیطانی نشماریم. شعار جنبش روشن‌گری در اروپا چنین بود که: «جسارت اندیشیدن داشته باش .»ظاهراً هواداران جنبش مزبور، این شعار را از کانت، فیلسوف نامدار آلمانی وام کرده بودند.

منبع: روزنامه مانده گار روزنامه صبح افغانستان

دگرگون کردن هویت ایران در تاریخ، جنایت عمدی است !

(نگاهی به تعصبات ضدایرانی تاریخنویسان غربی در گفت و گو با استاد مرتضی ثاقب‌فر)

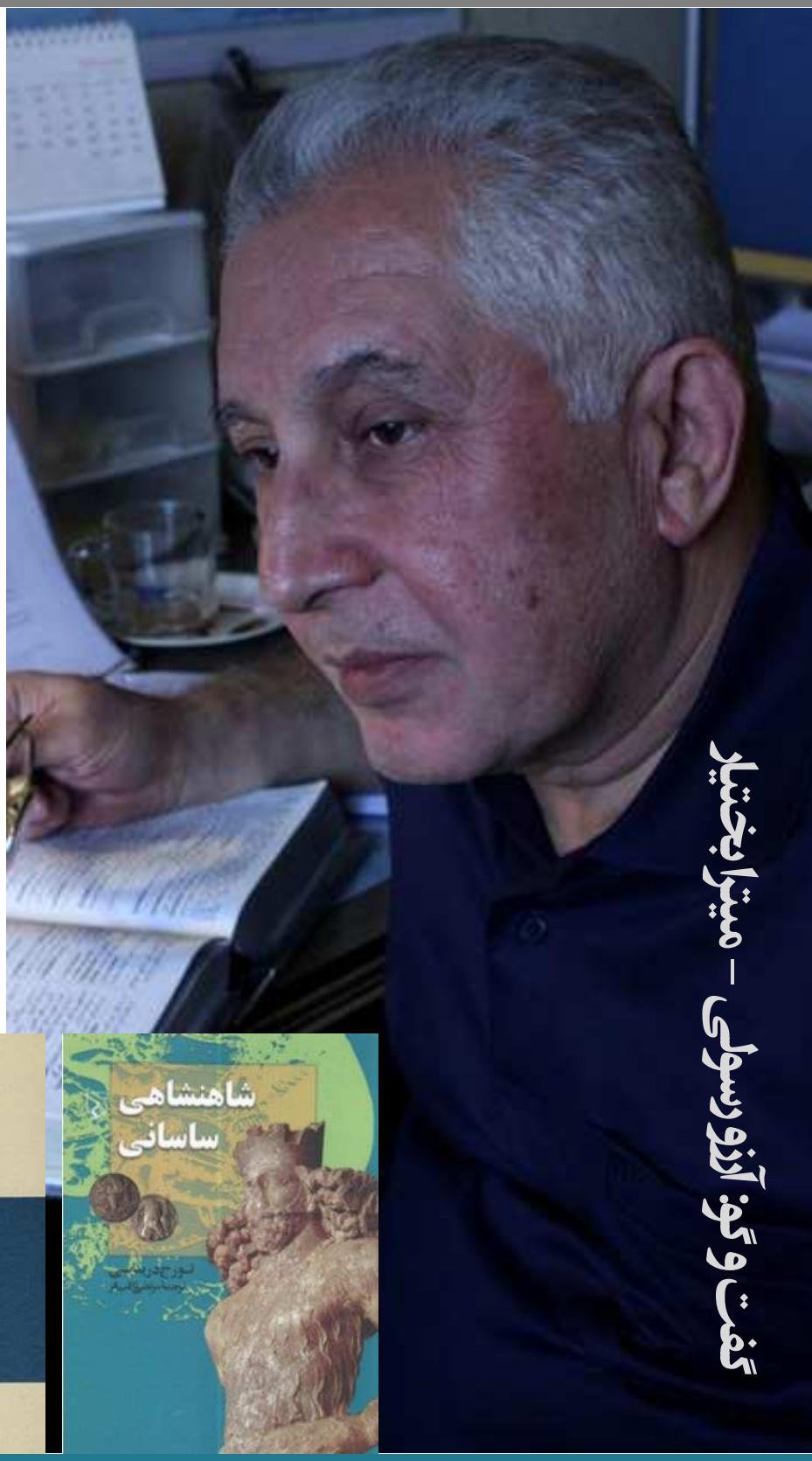

بزرگ ترین پشتوانه ملت ایران، فرهنگ و تمدن آن است که روزگاری سایر تمدن های جهان باستان را تحت الشعاع خود قرار داده بود و هنوز ردپای آن در ایران امروز حتی در جهان غرب مشهود است. اما امروز در کتاب های غربیان، ایران و تمدن بزرگ آن نادیده گرفته می شود و البته هستند هموطنانی که به کمک غربیان شتافتند و سعی در انکار ریشه های تاریخی خود دارند یا با سکوت خود، مهر تاییدی بر اتفاق ناخوشایندی که در شرف وقوع است، زده اند: حذف ایران از عرصه جهانی!
این موضوع را یک بار با دکتر تورج دریایی، استاد تاریخ نگاری و تاریخ جهان در دوره باستان در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا و سردبیر نشریه نامه ایران باستان در میان نهادیم و این بار با آقای مرتضی ثاقب فر، محقق و مترجم، گفت و گو کرده ایم که تاکنون از ایشان ترجمه های زیادی در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران منتشر شده یا در دست انتشار است. برخی از این ترجمه ها عبارتند از: ایران باستان نوشته یوزف ویسهوفر؛ هخامنشیان نوشته آملی کورت، امپراتوری ایران نوشته دان ناردو؛ کوروش بزرگ نوشته ژرار ایسرائل، از ایران زردشتی تا اسلام نوشته شائول شاکت، شاهنشاهی هخامنشی نوشته امانوئل کوک؛ شاهنشاهی اشکانی نوشته یوزف وولسکی؛ شاهنشاهی ساسانی نوشته تورج دریایی؛ چهار جلد از تاریخ کمبریج؛ جلدهای یک و چهار از کتاب یونانیان و بربرها نوشته امیر مهدی بدیع.

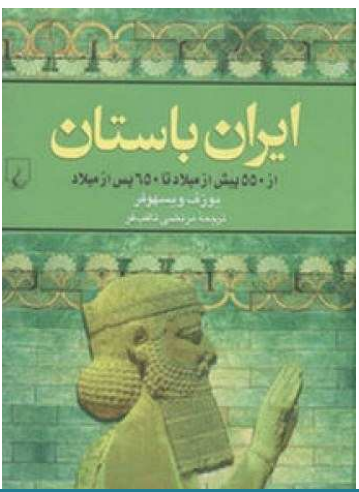

*** آقای ثاقب فر، ممکن است پیش از هر چیز، برای ما بفرمایید شما که در رشته جامعه شناسی تحصیل کرده اید و تحقیقاتی در این زمینه انجام داده اید، چه طور شد به تاریخ و فرهنگ ایران علاقه مند شدید و در این زمینه، کار کردید؟**

_ از آن جا که مجبور بودم از راه ترجمه زندگی ام را بگذرانم، فکر کردم بهتر است که خدمتی هم از نظر فرهنگی به کشورم بکنم. جالب است که به دلیل بی توجهی به فرهنگ ملی و تاریخ ایران باستان، علاقه مردم به ایران باستان خیلی بیشتر شده و حتی گاه به حالت افراط در آمده است.

_ من با افراط موافق نیستم اما معتقدم که ایرانیان خود باید روی تاریخ خودشان کار کنند. چون متاسفانه در اوج رشد غرب، یعنی قرن هجدهم و به خصوص نوزدهم، ایران دوره قاجاریه را پشت سر می گذاشت و آن دوره، نهایت تباهی و عقب ماندگی ایران بود. به همین دلیل، نه تنها در دوره باستان تا پایان دوره ساسانی، نویسندگان تاریخ ما یونانیان و بعد هم رومیان هستند، بلکه در قرن نوزده تاکنون هم اکثر اکتشافات مربوط به تاریخ و فرهنگ ما را غربیان انجام داده اند. البته ما مرهون دانشمندان غربی هستیم، این یک واقعیت است و این تقصیر آنان نیست. تقصیر خود ماست. ما عقب مانده بودیم و کارهای اساسی در مورد تاریخ و فرهنگ خود خیلی کم کرده ایم. کارهایی هم که انجام گرفته، هنوز کافی نیست. اصولا از زمان پهلوی اول بود که ما به تاریخ خودمان، به شناخت فرهنگ خود و به دوره اشکانی و هخامنشی توجه کردیم که از آنها اطلاعی نداشتیم. دوره پهلوی اول و اوایل پهلوی دوم بیشتر دوره شناخت متون اصلی چه تاریخی و چه ادبی، و دوره تصحیح متون بود. تصحیحات مهمی صورت گرفت، کارهای زیادی انجام شد، خطوط میخی خوانده شد، اوستا از نظر زبان شناسی بررسی شد. حالا ما ابزار و مصالح کار را در اختیار داریم، وقت نوشتن و فکر کردن است.

*** گفتید که بیشتر کتاب ها را در مورد تاریخ و فرهنگ ایران غربیان نوشته اند. نظر آنان را نسبت به ایران چگونه می بینید؟**

_ در دوران باستان، بیشتر یونانی ها و رومیان در مورد تاریخ ما نوشته اند که البته دشمن ما بودند و بی اغراق، 99 درصد نوشته های آنان مغرضانه و جانب دارانه است. بنابراین تحریف و اشتباه و حتی دروغ عمدی در آن زیاد است. می رسیم به قرن های هفده و هجده که اروپا در حال شناخت هویت خود است. به قول مارکس مفهوم » Nationملت «از بعد از رشد بورژوازی و انقلاب بورژوازی فرانسه در اروپا معنا پیدا کرد و هر کشوری خودش را به عنوان یک ملت شناخت و هویت جدیدی برای خودش یافت. بماند که مارکسیست های ایرانی به تبع از مارکسیست های خارجی فکر می کردند که در ایران هم همین طور بوده و از آن جا که هیچ شناختی از تاریخ خود نداشتند، الگوهای مارکس را عینا در ایران تطبیق می دادند و فکر می کردند که در ایران هم بردگی بوده، فئودالیسم بوده و... و این مراحل طی شده و معنای ملیت هم برای ما تازگی دارد. همه این تصورات غلط است. در ایران، مفهوم خودآگاهی ملی و حتی نام ایران از دوره اوستا وجود داشته است. در اوستا، شما به نام »ایرانویج «برخورد می کنید به معنی »سرزمین ایران«؛ مردم این سرزمین خود را زاده ایران و ایرانی می دانستند، یعنی به هویت خود، خودآگاهی داشتند، چه رسد به دوره های بعد. به هر حال، اروپای قرن هفده و هجده پس از کسب این خودآگاهی ملی، در صدد بود برای خودش هویتی بتراشد. و از آن جا که علاقه به دموکراسی داشت، ردپای آن را در یونان پیدا کرد، گرچه دموکراسی کوچک و گذرایی بود ولی به قول پروفسور »آرتور پوپ «جرقه ای بود در تاریخ جهان. بگذریم که این دموکراسی فقط در آتن بود و بقیه دولت شهرها مثل اسپارت، تبس و جزایر مختلف پادشاهی بودند و هر کدام یک تیران Tyran، به یونانی تورانوس، یعنی »جبار «داشتند. دموکراسی آتن هم اصلا دموکراسی نبود برای این که از تقریبا سیصد هزار آتنی، حدود 10 درصد یعنی حدود 35 هزار نفر مذکر بالغ بودند که حق رای داشتند. نزدیک به 65 یا 70 درصد یعنی حدود 200 هزار نفر از مردم آتن برده بودند، بقیه هم زنان و کودکان و سرانجام متیک ها بودند. یعنی مهاجرانی که به یونان آمده بودند و حق شهروندی و در نتیجه حق رای نداشتند. این عده قلیل که حق رای داشتند معمولا به قول خود یونانیان در »اگورا«، یعنی سرباز و میدان شهر جمع می شدند و حرف می زدند. بگذریم که چه تباهی ها و فسادی در آن میان بود که ایرانیان اصلا به ذهنشان نمی رسد. تمام رهبرا نشان بی استثنا خیانتکار بودند. این عده قلیل که حق رای داشتند معمولا به قول خود یونانیان در »اگورا«، یعنی سربازار و میدان شهر جمع می شدند و حرف می زدند. بگذاریم که چه تباهی ها و فسادی در آن میان بود که ایرانیان اصلا به ذهنشان نمی رسد. تمام رهبرانشان بی استثنا خیانتکار بودند. تقریبا تمام رهبران بزرگ یونان که علیه ایران جنگیده بودند، متهم به دزدی و اختلاس یا خیانت به کشورشان شدند و به شاهنشاهی ایران پناهنده شدند. در حالی که شما یک ایرانی را پیدا نمی کنید که یا زمان جنگ یا غیر آن به ایران خیانت کرده باشد یا مزدور خارجی شده یا از ایران فرار کرده باشد. این حرف را از قول خود »هرودوت و پلوتارک «و دیگر تاریخ نویسان یونانی «می زنم. با این حال، اروپاییان چون احتیاج به هویت داشتند و می خواستند دموکراسی را برقرار کنند، از یونان برای خود بتی ساختند و هر ملتی را که با یونان جنگیده بود، »بربر «نامیدند.

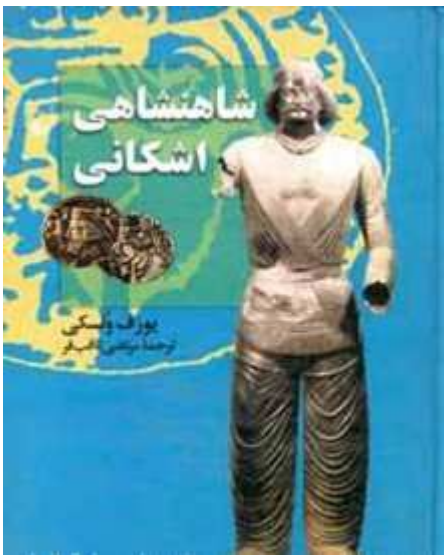

«بربر »در زبان یونانی یعنی «بیگانه، غیر یونانی»، اما اروپاییان به آن بار منفی دادند و در معنای »وحشی «به کار بردند و ایرانیان را بربر گفتند. در نتیجه، شما می بینید بزرگانی مثل »ولتر «یا «بوسوئه »که سازندگان فکر انقلاب فرانسه اند، می گویند اگر در »سالامیس «یعنی جنگ یونان با خشایارشا در چهارصد و هشتاد قبل از میلاد، یونان از ایران شکست خورده بود، بربرها بر اروپا مسلط می شدند و معلوم نبود وضع اروپا و وضع آزادی چه می شد. با این قبیل حرف های یاوه معلوم است که آنان اهمیت شاهنشاهی ایران، اساس آن و انسانی بودن آن را درک نکرده بودند. چرا که بعضی از نویسندگان متفکر و بزرگ یونان، مثل افلاطون، مثل گزنفون که شاگرد سقراط و افلاطون بود، زبان به ستایش ایران می گشایند. مثلا افلاطون در رساله الکیبیادس، به الکیبیادس، سیاستمدار معروف یونانی و سردار آتن می گوید: «برو تربیت را از ایرانیان بیاموز .»سپس به شرح تربیت شاهزادگان ایرانی می پردازد و از اخلاق و تربیت و آموزش و پرورش ایران ستایش و به دموکراسی آتن و تربیت اکیبیادس حمله می کند. به همین دلیل هم پیشنهاد جمهوری و حکومت فلاسفه را می دهد. فلسفه افلاطون هم برگرفته از فلسفه مینوهای زردشت است یا به قول غربیان مثل »دیدوس« یعنی مثل های افلاطونی و این را شاگردان افلاطون هم تصدیق می کنند. گزنفون هم کتابی دارد به نام سیروپدیا یا کوروپدیا که به سیرت کورش کبیر ترجمه شده یا در واقع پرورش کورش و در آن از تعلیم و تربیت و اخلاق و فرهنگ ایرانی ستایش می کند. گزنفون کسی بوده که روایت نمی کند بلکه خود در ایران حضور داشته، در کنار کوروش کوچک جنگیده، به چشم خود دیده است.

این گفته های خود متفکران یونانی و آتنی است. اما در هر حال، تعصبات ضد ایرانی در قرن 17 و 18 و حتی 19 در میان تاریخ نویسان غربی به وجود آمد که در حال حاضر، رسوبات اندکی از آن باقی مانده است. البته این را که می گویم درمیان دانشمندان شان است، در مورد افراد عادی که غرض ورزی های سیاسی می کنند. گرچه در قرن اخیر دانشمندان غربی هم سعی کردند جانب بی طرفی را بگیرند. این را بر اساس کتاب های زیادی که در مورد ایران باستان خواندم یا ترجمه کردم، می گویم. فقط در مورد هخامنشیان شش کتاب و در مورد کل ایران باستان، بیش از 10 کتاب ترجمه کرده ام. و اکثر آنها سعی کرده اند بی طرفی را رعایت کنند. تنها استثنایی که در این روزگار با آن برخورد کردم، آقای «امانوئل کوک »است. ایشان شیفته یونان است. تا اینجا اشکالی ندارد، هر کسی می تواند شیفته هر جایی که دلش خواست باشد ولی وقتی قلم به دست می گیرد که تاریخ بنویسد، باید خوب مطالعه کند، خوب فکر کند و بی طرف باشد. دیگر در قرن بیست و یکم که ما نباید نسبت به دو هزار و پانصد سال پیش کمپلکسی داشته باشیم. باید بی طرف بنویسیم. متاسفانه ایشان نه تنها این کار را نکرده بلکه مکرر در مکرر به مردم ایران و تاریخ ایران توهین می کند و دروغ می گوید.

برای مثال، چند مورد را خدمتتان عرض می کنم. در آغاز منابع تاریخ ایران را به درستی بر می شمرد: کتاب مقدس، سنگ نوشته های ایرانیان، نوشته های مورخان یونانی به ویژه تاریخ هرودوت. سپس دو منبع نخست را رد می کند. می گوید تورات کتاب مذهبی است و اصلا درست نیست پس آن را کنار می گذارم. سنگ نوشته های ایرانی را هم تبلیغات می شمرد و رد می کند و می گوید: »متاسفانه چند سال اخیر در غرب مد شده که می گویند استوانه کورش منشور حقوق بشر است. چنین چیزی نیست و نوشته های آن یک مشت حرف های تبلیغاتی است. «در حالی که می دانیم چنین نیست. کورش در این استوانه شرح می دهد که یهودیان را آزاد کرده، به مردم آزادی داده، مردم را در زبان و دین شان آزاد گذاشته، معابد آنها را به خرج ایران بازسازی کرده و... تبلیغاتی در کار نیست. همه این کارها را کرده است. بله، در قرن بیست و یکم هیچ اشکالی ندارد که شماها با صدها ماهواره تلویزیون بروید همان بابل را بگیرید و ادعا کنید که به خاطر آزادی رفتیم، در حال که همه دنیا داد می زنند که به خاطر نفت عراق رفتید. ولی کورش بیچاره که روی کوزه کوچک استوانه ای دو هزار و پانصد سال پیش کارهایی را که واقعا کرده، بر می شمرد، تبلیغات کرده است. شما می دانید که کورش با شاهانی که جنگیده و مغلوبشان کرده، هیچ کدام را نکشته، بلکه به آنان زمین و ملک داده و همه آنان تا آخر عمر با شادی و سلامت زندگی کردند. می ماند منبع سوم که آقای کوک می گوید فقط به تاریخ هرودوت اعتقاد دارد. در حالی که بعد از 2500 سال این همه تحقیق شده، سنگ نوشته هایی کشف شده، این همه خرده سفال در نسا، سیلک و غیره کشف شده، الواح تخت جمشید پیدا شده، کتیبه بیستون و استوانه کورش خوانده شده، این همه اطلاعات از دید ایشان تبلیغات است و فقط حرف-های هرودوت درست است که دشمن ما بوده و در مورد ایران غرض ورزی کرده است. البته ما گله ای از هرودوت نداریم که دو هزار و پانصد سال پیش با یک عِرق میهن دوستی صحبت هایی کرده و در مقابل آن 10 تالان طلا که مبلغ زیادی بوده، جایزه گرفته است. (از قول آلبر ماله در کتابی با مضمون ایرانیان و یونان باستان). و از آنجا که بسیاری از مردم بی سواد بودند، همچنین به منظور تبلیغات، عده ای خطیب حرفه ای این کتاب را در آگورا برای مردم می خواندند.

*** با وجود این قضاوت های غرض ورزانه، باز تمدن ایران آن قدر بزرگ بوده که غربیان نتوانستند آن را نادیده بگیرند و حتی از روی غرض ورزی باز هم درباره اش صحبت کرده اند. اما در این سال های اخیر، در کتاب هایی که در غرب منتشر می شود، اصلا ایران نادیده گرفته می شود، در مقابل تمدن آن سکوت کرده اند، در کتاب تمدن های جهان اثری از تمدن ایران نیست، در کتاب های جغرافیایی و تاریخی کودکان غربی هم که بسیار از نظر آموزشی اهمیت دارد، اصلا نامی از ایران نیست. به نظر شما چرا در حال حاضر، ایران را نادیده می گیرند؟**

_ این معلول چند علت است. یکی بقایای رسوبات ذهنی ضد ایرانی و ضد شرقی است. حتی در کتاب های کودکان اروپایی، یونان مظهر دمکراسی است و ایران مظهر استبداد و ایرانیان بربر و خشن و بی رحم بوده اند. یک مقدار هم این رسوبات باعث بی اعتنایی و بی توجهی شده است. شاید یک مقدار هم از بخت بد ما باشد. چون زمان اوج شکوفایی فرهنگ و تمدن ایرانی، دانشمندان ما به عربی نوشته اند. 90 درصد دانشمندان اسلامی در همه رشته ها، حتی فقه، کلام، تفسیر، حدیث اسلامی و حتی زبان عربی ایرانی هستند. اما غربیان این را نمی دانند و تاریخ ما را مطالعه نکرده اند. آن زمان ما پادشاهی واحد ایرانی نداشتیم و هر گوشه ایران زیر سلطه یک پادشاه بود. به همین دلیل، باعث اشتباه آنان هم می شود. شهرهای ایران را که به درستی نمی شناسند، می بینند اسم عربی است مثل ابن سینا به زبان عربی هم می نوشته، پس تصور می کنند عرب است. اما نقشه های سیاسی معلول افکار سیاسی است و در این مورد هم خود ما مقصریم.

ما باید دایرة المعارف ها و نقشه هایی را که از طرف کشورهای بزرگ چاپ می شود، بررسی و در مورد این قبیل اشتباهات اعتراض کنیم. به کشورهای کوچک کاری ندارم. چون اقلیتی هستند که سعی می کنند برای خود هویتی بتراشند. اما از غرب نمی پذیریم، غربی که ادعای دموکراسی و پیشرفت دارد و طبعا نباید نسبت به امپراتوری دو هزار و پانصد سال پیش ما و عصر زرین فرهنگ ما کمپلکسی داشته باشد. الان 200 سال است که زبان، فرهنگ و سروری سیاسی انگلوساکسون ها بر تمام دنیا

حاکم است و این عجیب است که یک انگلیسی مثل امانوئل کوک در این زمان چنین مغرضانه نسبت به تاریخ 2500 سال پیش ما برخورد کند. به نظر من و بنا بر مطالعاتم، ما در طول تاریخ، یگانه امپراتوری بوده ایم که فرهنگ سوز نبودیم، بلکه فرهنگ ساز بودیم و مدارا کننده ترین حکومت را برقرار کردیم. در طول تاریخ همه ملت ها هم شکست هست هم پیروزی. مواقع ضعفمان را که کنار بگذاریم، یگانه حکومتی هستیم که وقتی یگانه امپراتوری و ابرقدرت جهان بودیم و تمام خاورمیانه یعنی لیدی (ترکیه کنونی)، ایونیه، فنیقیه (سوریه و لبنان کنونی)، بین النهرین (عراق کنونی) و مصر به مدت 230 سال در تسخیر ما بود، همه این مناطق را به خوبی اداره کردیم و ظلم و ستم نکردیم. آتنی ها و بقیه مردم یونان از سرباز و سردار و سیاستمدار، 10 هزار 10 هزار مزدور ایران می شدند و به خاطر پول، در خدمت شَهرَب های ایرانی، به یونانی ساتراپ یعنی استاندار آن روز، در می آمدند و به نفع ایران می جنگیدند. در تمام طول تاریخ یونان این خیانت علنی و وطن فروشی را مشاهده می کنید. اما در ایران یک نفر خاین را پیدا نمی کنید که مزدور خارجی شده باشد. البته نظر غرب همیشه هم غرض آلود نیست اما یک مقدار ناشی از رسوبات قبل است. از اینها گذشته، ما تقصیر خودمان است. ما باید روی تاریخ ایران کار کنیم البته بدون افراط. بدون سند و مدرک نمی توانیم ادعا کنیم پایه همه علوم از ایران بوده است و نباید هم چنین فکری کنیم چون ما کمپلکسی نداریم و از نظر فرهنگ سازی بسیار غنی بوده ایم. بزرگ ترین ریاضیدانان، جغرافی دانان و تاریخ دانان از ایران برخاسته اند. اصلا مساله کرویت زمین و چرخش آن برای ایرانیان حل شده بوده است. در اشعار فردوسی می خوانید »چرخ گردون .«دیگر از این واضح تر؟

*** چه کنیم که تثبیت وجود خود را تقویت کنیم؟**

_ باید روش علمی غربیان را یاد بگیریم. مهم ترین مشکل ما این است که با وجود این همه فارغ التحصیل دانشگاهی و استاد روش تحقیق نمی دانیم. دانشجو اصلا به قصد آموختن روش تحقیق به دانشگاه می رود. اگر قرار باشد کتابی یا جزوه ای را حفظ کند که در خانه هم می تواند و احتیاج به استاد ندارد. در غرب، روش تحقیق، روح تحقیق و پژوهش بی طرفانه را به دانشجو می آموزند که مهم ترین اصل است و متاسفانه دانشجویان ما آن را یاد نمی گیرند. چون استادان کمی داریم که آن را به دانشجو یاد بدهند. از این گذشته، متاسفانه در 20 سال اخیر، کشور ما کم ترین درصد بودجه را برای تحقیق داشته است. آن بودجه اندک هم هیچگاه برای تاریخ ایران صرف نشده است. پس تقصیر خودمان است. چند روز پیش در روزنامه مطلبی خواندم که مایه شرمساری است. یک روسی در تهران در مورد دریای خزر مصاحبه می کند و می گوید: »شما چه حرفی در مورد دریای خزر دارید؟ اصلا قسمت شما که نفت ندارد. «این را نمی گوید که طبق قرارداد 1907، روس و انگلیس ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند و اصلا به دولت ایران اجازه استخراج نفت را نمی دادند. در گیلان و مازندران و حتی تا سمنان که جزو قرارداد »خوشداریا «بود، آن قدر نفت زیاد بود که گاه چشمه های نفت از دل زمین می جوشید. اما هیچ وقت اجازه استخراج نفت را ندادند. چون زمین، هم از دریا و هم از خشکی، از بادکوبه (باکوی فعلی) به طرف ایران شیب دارد و اگر ما شروع به استخراج می کردیم نفت بادکوبه تمام می شد. حالا ایشان می گوید شما که نفت ندارید. در حالی که ما از حدود صد سال پیش با روس ها قراردادی داریم که طی آن حوزه تسلط ایران مشخص شده است. اما حالا زیر آن زده اند. باید برویم از حق خودمان دفاع کنیم. اصلا چرا دریای خزر؟ غربیان به درستی آن را «کاسپین »می نامند. چون کاسپی ها آریایی های ایرانی بودند. زمانی هم خودمان می گفتیم دریای مازندران. حالا مرتبا می گویند دریای خزر و روی نام آن اصرار دارند و می خواهند آن را به طایفه ای از ترک ها به نام خزرها ویط دهند. در حالی که این درست نیست. متاسفانه در کتاب های من هم دریای مازندران یا کاسپین را ویراستاران عوض می کنند و می نویسند دریای خزر. من هم حریف ویراستاران نمی شوم. به هر حال، من و شما به تنهایی نمی توانیم از حقوق کشورمان دفاع کنیم باید از طریق مجاری رسمی اقدام شود. همین طور در مورد نقشه هایی که چاپ می شود و نام خلیج فارس. از اعراب پول می گیرند و در نقشه ها نام خلیج فارس را عوض می کنند. اما آیا ما هیچ وقت اعتراضی به نام دریای عمان کرده ایم؟ چرا بر این دریای پهناور نام کشور کوچکی گذاشته شده که سالیان طولانی از دوره باستان تا قاجاریه، مستعمره ایران بوده است. ما اصلا مشکلی با این قضیه نداریم. به هر حال، اگر کسی حق خود را نخواهد، حق را نمی آورند به او تقدیم کنند.

ما باید به طور رسمی به دایرة المعارف ها و فرهنگ هایی که در غرب منتشر می شوند، اعتراض کنیم. واقعیت این است که از هر ده دانشمند اسلامی در همه رشته ها، هشت نفر ایرانی اند، آن دو نفر دیگر هم یا آندلسی هستند یا تونسی یا مصری و... حتی اگر عراقی باشند، باز هم عرب نیستند. اصلا اسم »بغداد «ایرانی است یعنی «خداداد .» تیسفون در چند قدمی بغداد، نزدیک به هزار سال از ابتدای اشکانیان تا شکست ساسانیان پایتخت ایران بوده است و عرب ها که تصوری از شهر بزرگ نداشتند، آن را مداین یعنی »شهرها « نامیدند. پس اهالی بغداد نمی توانستند در عرض پنجاه سال یک دفعه تغییر هویت دهند، آنان تنها نام خود را تغییر دادند. چون فشارهایی از سوی حکام اعمال می شد. این بلخی که خود مسلمان بسیار متعصبی بود در فارسنامه می نویسد: وقتی استخر شروع به مقاومت کرد، تعداد بزرگانی که گردن زده شدند، شانزده هزار نفر بود. حالا فکر کنید مردم عادی چند نفر بودند! بلاهای زیادی بر سر ملت ما آمده است. خیلی از ملت های کهنسال دنیا با یکی دو هجوم، از صفحه روزگار محو شدند، فرهنگشان را از دست دادند یا نامشان تغییر کرد. اما ما یگانه ملتی در تاریخ جهان هستیم که یک تنه تمام هجوم های بزرگ تاریخ را تحمل کردیم. هجوم اسکندر، هجوم هپتالیان یا به قول اعراب هیاطله در زمان انوشیروان، هجوم اعراب، هجوم ترک ها که چندین سال موج وار ادامه داشت، بعد تاتارها و مغول ها و در قرن بیستم هم هجوم استعمار خارجی چپ و راست. هیچ هجوم تاریخی نبوده که ما از آن بی نصیب بمانیم با این حال، ما فرهنگ و زبان و ملیت خود را حفظ کرده ایم. ببینید چه ملت مقاوم و در عین حال زیرکی بودیم. پس این مسایل خیلی نگران کننده نیست، ملت ایران به موقع حساب دشمنان ایران را خواهند رسید. اما معتقدیم افراط هم نباید بکنیم. فقط باید به سلاح علم مجهز بشویم. ببینید، مضمون کتیبه های آشوری چنین است: ما رفتیم، ویران کردیم، خاکش را زیر و رو کردیم، حتی حیواناتش را کشتیم. این نشان می دهد که ارزش های آشوری غارت و خون ریزی بوده است. اما کتیبه های ایرانی حتی اگر تبلیغی هم بوده باشد، معلوم است ارزش های جامعه ما، راستی و درستی بوده است. حالا به دروغ هویت ما را دگرگون کردن و از غرض ورزانه ترین منابع غربی استفاده کردن که یک روشنفکر ایرانی می آید و این کار را می کند، چه نتیجه ای دارد؟ این یک جنایت عمدی است. ما نباید خودمان منکر خودمان شویم. هیچ کس در دنیا به کسی رحم نمی کند. باید قدرت داشته باشیم و قدرت هم با علم و دانش به دست می آید

برگرفته از : CHN خبرگزاری میراث فرهنگی

'De aarde kan best een paar graden warmer'

Gerben van 't Hof

21-12-15

Er is sprake van massahysterie. Klimaatverandering is een heel complex onderwerp

Richard Tol

Richard Tol © Marcel van der Vlugt.

'De aarde kan best een paar graden warmer'

Nederlanders hoeven niet wakker te liggen van de gevolgen van klimaatverandering, zegt de invloedrijke econoom en klimaatonderzoeker Richard Tol. 'Het idee dat onze kleinkinderen gevaar lopen omdat de aarde opwarmt, is volslagen mesjogge.'

Richard Tol (46) sluit tijdens het praten af en toe zijn ogen. Hij zit heerlijk onderuit gezakt in een kantine van de Universiteit van Sussex nabij het Zuid-Engelse Brighton. Hij krabbelt aan zijn baard. Formuleert zorgvuldig. De Nederlander behoort tot de belangrijkste economen ter wereld. Is een gerenommeerd klimaatonderzoeker. Met een opengeknoopt houthakkershemd, grijze kuif en mat in zijn nek.

Richard Tol (1969, Hoorn) studeerde econometrie en promoveerde in 1997 in de klimaatwetenschap aan de Vrije Universiteit in Amsterdam. In 2007 won hij als lid van het Intergovernmental Panel on Climate Change (IPCC) de Nobelprijs voor de Vrede. In 2013 weigerde hij het nieuwe klimaatrapport samen te vatten. Hij vond de conclusies van IPCC te negatief. Tol is hoogleraar economie aan de Universiteit van Sussex. Hij is getrouwd en heeft kinderen.

De wereld is in rep en roer over het klimaat maar u beweert dat klimaatverandering geen probleem vormt?

,,Er is geen enkele reden om aan te nemen dat klimaatverandering nou zo verschrikkelijk is. Tenzij je fondsen werft voor Greenpeace of een politicus bent die zich als redder van de mensheid presenteert. Dan heb je er baat bij om de boel te overdrijven. De realiteit is dat het klimaat nauwelijks invloed heeft op ons welzijn en onze welvaart. Er wonen gelukkige en rijke mensen in bloedheet Singapore maar ook in steenkoud Canada. Er zijn mensen ongelukkig en arm in bloedheet Kenia maar ook in steenkoud Mongolië. Klimaatverandering is ook niet het belangrijkste milieuprobleem. Vieze lucht veroorzaakt op dit moment grofweg 4 miljoen doden per jaar. Het VN-klimaatpanel IPCC stelt dat we aan het eind van deze eeuw maximaal een miljoen doden kunnen toeschrijven aan klimaatverandering. Dus een probleem dat over honderd jaar een miljoen doden veroorzaakt, is belangrijker dan een probleem dat nu miljoenen doden veroorzaakt? Volstrekte kolder."

Het een na het andere warmterecord wordt gebroken. Poolijs smelt, de zeespiegel stijgt. Maar iedereen die zich daar zorgen om maakt, kletst dus uit zijn nek?

,,Er is sprake van massahysterie. Klimaatverandering is een heel complex onderwerp. Er wordt nog maar kort onderzoek naar gedaan. We weten een heleboel simpelweg niet. We weten wel dat er meer broeikasgassen in de atmosfeer zitten en dat het daardoor warmer wordt. Het IPCC, waar ik jaren heb meegeschreven aan de klimaatrapporten, gaat uit van een opwarming van maximaal een graad of 5. De opwarming tussen 06.00 uur 's ochtends en 12.00 uur 's middags is gemiddeld 8 graden.

Natuurlijk merken mensen dat het momenteel warmer is dan normaal. Ik heb een paar dagen terug het gras nog gemaaid. Dat slaat nergens op, het is winter. Maar dat het in een bepaald jaar of periode warmer is dan normaal, is niet noodzakelijkerwijs een teken van klimaatverandering. En zelf als het wel zo is, dan zullen de gevolgen eerder subtiel zijn dan dramatisch."

,De jongens en meisjes van het KNMI moeten doen waarvoor ze betaald worden: het weer voorspellen. Ze hebben nul expertise op het gebied van klimaatbeleid

Richard Tol

Het KNMI stelt dat het 'code oranje voor het klimaat' is

.,,De jongens en meisjes van het KNMI moeten doen waarvoor ze betaald worden: het weer voorspellen. Ze hebben nul expertise op het gebied van klimaatbeleid. Ze weten niets over energiebeleid en niets over economie en moeten dus hun mond houden. Nee, ik vind ook niet dat ik de onderhandelaars op de klimaattop in Parijs tekort doe. Er is niets verrassends uit die top gekomen. Er is geen enkel verband tussen de doelstellingen en het gevoerde klimaatbeleid. Wat dat betreft zijn deze klimaatafspraken net zoiets als de wereldvrede: Het zou goed zijn als die er is maar we gaan verder met vechten. Oftewel, met het gebruik van olie en gas. Het komt er in het klimaatakkoord op neer dat een parlement nu moet aangeven wat het in 2100 gaat doen. Dat heeft natuurlijk geen enkele betekenis en wat mij betreft kan het aantal klimaattoppen dan ook drastisch worden teruggeschroefd.

Ik weet dat overheden liever niet horen dat de tienduizenden ambtenaren die zich met klimaatbeleid bezighouden overbodig zijn. En milieuorganisaties die zich bezig houden met het klimaat nemen het me niet in dank af als ik zeg dat ze zich beter op iets anders kunnen richten. Als een land de uitstoot van broeikasgassen wil verminderen, moet het gewoon een koolstofbelasting invoeren en in ruil daarvoor de loonbelasting verlagen. Niet iedereen werkt, maar iedereen gebruikt wel energie. Voor zo'n koolstofbelasting heb je aan drie ambtenaren op het ministerie van Financiën genoeg. Want zo ingewikkeld is het heffen ervan niet. Bedrijven kunnen zich ondertussen concentreren op schonere vormen van energie. Technisch is het mogelijk. We weten hoe we wind, zon en waterkracht moeten omzetten in elektriciteit. Zonder subsidie graag. Want zolang er subsidie is voor windmolens, zonnepanelen of wat dan ook, investeren bedrijven niet in producten voor over 25 jaar. Je moet ze geen wortel voor de neus houden, maar koolstofbelasting gebruiken als stok om ze op te jagen.

Ook moet het klimaatbeleid veel simpeler. Er zijn te veel regels. Dat schept onduidelijkheid. Europa stelt bedrijven voor een enorm dilemma: De CO2-uitstoot moet naar beneden en de lucht moet schoner. Om aan beide milieudoelstellingen te voldoen, sjoemelde Volkswagen met de software in de auto's in plaats van een technische oplossing te zoeken. Nu dreigt het bedrijf ten onder te gaan, kunnen onderzoeken naar luchtkwaliteit de prullenbak in en moet het klimaatbeleid op de schop. Niemand schiet hier iets mee op."

Ik wind me ook vreselijk op als ik mensen als Al Gore hoor zeggen dat hij zich zorgen maakt om de toekomst van zijn kleinkinderen. Compleet mesjogge

Richard Tol

Maakt u zich zorgen dat de toekomst van uw kinderen in gevaar is door klimaatverandering?

,,Geen moment. Ik wind me ook vreselijk op als ik mensen als Al Gore hoor zeggen dat hij zich zorgen maakt om de toekomst van zijn kleinkinderen. Compleet mesjogge. De beste schatting is dat de zeespiegel deze eeuw een halve meter stijgt. Dat is van de grond tot onze knieën. Nederland heeft het geld en de kennis om er iets tegen te doen. Het zijn de allerarmsten die door klimaatverandering worden getroffen. Het gaat om de kleinkinderen van de mensen in een land als Bangladesh, dat wel gevaar loopt door de zeespiegelstijging. Maar waarom zijn we plotseling bezorgd om de kleinkinderen van mensen die ons weinig kunnen schelen. Armoede is een groter probleem dan klimaatverandering. Help je de armen door de uitstoot van broeikasgassen terug te dringen of door de armoede te bestrijden? Een belangrijke vraag waarop nog niemand een duidelijk antwoord heeft."

روزی خواهم آمد و پیامی خواهم آورد...
خواهم آمد گل یاسی به گدا خواهم داد
زن زیبای جذامی را گوشواری دیگر خواهم بخشید
کور را خواهم گفتم : چه تماشا دارد باغ ...
هر چه دشنام از لب خواهم برچید
هر چه دیوار از جا خواهم برکند
رهگذران را خواهم گفت : کاروانی آمد بارش ببخند
ابر را پاره خواهم کرد
من گره خواهم زد چشمان را با خورشید ، دل ها را با عشق ،
سایه ها را با آب ،شاخه ها را با باد
و به هم خواهم پیوست،خواب کودک را با زمزمه زنجره ها
بادبادک ها به هوا خواهم برد
گلدان ها آب خواهم داد ...
خواهم آمد ،سر هر دیواری میخکی خواهم کاشت
پای هر پنجره ای شعری خواهم خواند
هر کلاغی را کاجی خواهم داد
مار را خواهم گفت : چه شکوهی دارد خوک
آشتی خواهم داد
آشنا خواهم کرد
راه خواهم رفت
نور خواهم خورد
دوست خواهم داشت

سهراب سپهری